

حکمت تمدنی

گزیده آثار استاد احسان یارشاطر



کتاب‌ایران‌نامه

زیر نظر

همایون کاتوزیان

دانشگاه آکسفورد

محمد توکلی طرقی

دانشگاه تورنتو

کتاب ایران‌نامه فروست علوم انسانی و اجتماعی است. در این سلسله انتشارات، کتاب‌هایی منتشر می‌شوند که سیر تاریخی این علوم و اندیشه اجتماعی در گستره ایران‌شناسی را نشان دهند.

۱ حکمت تمدنی: گزیده آثار استاد احسان یارشاطر

به کوشش و با پیشگفتار محمد توکلی طرقی

۲ آموزه‌های اقتصادی: گزیده‌ای از آثار جهانگیر آموزگار

به کوشش محمد توکلی طرقی و حسنعلی مهران

۳ طنز و طنزینه هدایت

دکتر همایون کاتوزیان

۴ آئین دانشجویان: نخستین نشریه دانشجویی دانشگاه تهران

به مدیریت رحیم متقی ابروانی و عباس اردوبادی

به کوشش و با پیشگفتار محمد توکلی طرقی

۵ تجدد بومی و بازانديشی تاریخ

محمد توکلی طرقی

۶ شگرف‌نامه ولایت: سفرنامه میرزا اعتصام‌الدین باچپوری

به ولایت انگلیس، ۱۷۶۶-۱۷۶۸

به کوشش محمد توکلی طرقی و با همکاری وحید طلوعی

حکمت تمدنی

گزیده آثار استاد احسان یارشاطر

به کوشش و با پیشگفتار

محمد توکلی طرفی



۲۰۱۵



کتاب ایران‌نامه

بنیاد مطالعات ایران
بخش تمدن‌های خاور نزدیک و خاورمیانه
دانشگاه تورنتو



IranNameh Books

Foundation for Iranian Studies
Department of Near and Middle Eastern Civilizations
University of Toronto
4 Bancroft Avenue
Toronto, Ontario, M5S 1C1, Canada
Phone: 1-416-978-2413 | Fax: 1-416-978-3305
Email: editor@irannameh.org

عنوان: حکمت تمدنی
گزیده آثار استاد احسان یارشاطر
نویسنده: احسان یارشاطر
به کوشش: محمد توکلی طرقی
ویراست‌یار: وحید طلوعی
مجموعه: کتاب ایران‌نامه، کتاب ۲
برگ‌آرا: پریسا یزدانجو
طرح روی جلد: مجید عباسی
ناشر: بنیاد مطالعات ایران
محل نشر: تورنتو
سال انتشار: ۱۳۹۴/۲۰۱۵
شابک: ISBN 978-0-9879121-3-8

حکمت تمدنی
گزیده آثار استاد احسان یارشاطر

فهرست

۷	یادداشت نویسنده
۹	پیشگفتار: یار ایران‌شناسی و حکمت یارشاطری
۵۳	بخش اول: شرح حال و یاد آموزگاران
۵۵	۱. شرح حال
۷۱	۲. به یاد پوردادود
۷۷	۳. دستبرد نابهنگام اجل
۱۱۵	بخش دوم: ادبیات و هنر
۱۱۷	۴. آستروفسکی: درام‌نویس مشهور روسیه
۱۲۷	۵. آیا می‌توان از نقاشی جدید لذت برد؟
۱۴۵	۶. ژرژ سورا و شیوه امپرسیونیسم نو
۱۵۹	۷. جامبازیان: استاد بالت
۱۶۳	بخش سوم: زبان و تمدن
۱۶۵	۸. زبان و تمدن
۱۷۱	۹. افسانه خلقت در آثار مانوی
۱۸۷	۱۰. رستم در زبان سغدی
۱۹۵	۱۱. آثار بازیافته زبان خوارزمی
۲۰۳	۱۲. چند نکته درباره زبان خوارزمی
۲۱۳	۱۳. زبان‌های ایرانی الموت و رودبار الموت و کوهپایه
۲۱۹	۱۴. زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی
۲۵۱	۱۵. لهجه‌های ایرانی در ایران و در خارج از ایران
۲۶۵	۱۶. غم زبان

۲۷۱	بخش چهارم: تمدن و راز بقا.....
۲۷۳	۱۷. گزارش کنفرانس یونسکو دربارهٔ تدریس و تحریر تاریخ.....
۲۸۷	۱۸. شیوهٔ انصاف.....
۲۹۱	۱۹. راه نو.....
۲۹۷	۲۰. مقدمه: دانشنامهٔ ایران و اسلام.....
۳۲۵	۲۱. کیش مزدکی.....
۳۶۹	۲۲. چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکری نیست؟.....
۳۹۷	۲۳. مروری بر تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران پیش از اسلام.....
۴۲۹	۲۴. پیوستگی تاریخ ایران.....
۴۳۷	۲۵. رستاخیز ایران و ظهور زبان و ادبیات ملی.....
۴۵۵	۲۶. در جستجوی راز بقا: مسئلهٔ رستاخیز فرهنگی خراسان.....
۴۸۷	۲۷. برخی از ویژگی‌های مشترک شعر فارسی و هنر ایرانی.....
۴۹۹	۲۸. هویت ملی.....
۵۰۷	۲۹. وطن پرستی.....

یادداشت نویسنده

این مجموعه اگر حسنی دارد مدیون همت دانشمند والا آقای دکتر محمد توکلی طرقی است که مقالات آن را با دقت و پشتکاری که از خصایص ایشان است جُسته و اختیار نموده‌اند و مرا مرهون لطف خود قرار داده‌اند.

بیشتر مقالات این مجموعه نخست در مجلات سخن، یغما، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، راهنمای کتاب، ایران‌شناسی یا ایران‌نامه به طبع رسیده‌اند.

امیدوارم خوانندگان از قرائت آنها پُر ملول نشوند. گزینش و چاپ آنها را مدیون جناب آقای دکتر توکلی طرقی‌ام.

احسان یارشاطر

دانشگاه کلمبیا، اوت ۲۰۱۵

یار ایران‌شناسی و حکمت یارشاطری

استاد احسان یارشاطر در زندگی پژوهشی پرثمرش یار بی‌همتای ایران‌شناسی و راوی و دانشنامه‌نگار تعصب‌پرهیز تمدن و زبان‌های ایرانی بوده است. با ابتکار، دوران‌اندیشی، دقت علمی، پشتکار و مدیریتی کم‌نظیر، نهادهایی چون بنگاه ترجمه و نشر کتاب، انجمن کتاب و مرکز ایران‌شناسی کلمبیا را برای پیشبرد پژوهش و گسترش دانش ایران‌شناسی بنیاد نهاد. راهنمای کتاب، دانشنامه ایران و اسلام، دانشنامه ایرانیکا و سلسله انتشارات تخصصی فارسی و انگلیسی از جمله فرآورده‌های دانش‌پژوهی و دانش‌گستری ایشان است. آثار مکتوبش به زبان فارسی و انگلیسی در برگیرنده گستره وسیع هنر و ادبیات، زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی و تاریخ ایران و اسلام است. مجموعه مقالات برگزیده ایشان، که بین سال ۱۳۲۷ و ۱۳۸۰ش منتشر شده‌اند، بیانگر حکمت تمدنی یارشاطر در بررسی مستند اجزا و ادوار متفاوت تمدن ایرانی است. بخش نخست این پیشگفتار، "یار ایران‌شناسی"، به شرح مختصر زندگی و کوشش‌های پژوهشی استاد یارشاطر می‌پردازد. بخش دوم، "حکمت یارشاطری"، به توصیف گزیده آثار و حکمت تمدنی ایشان می‌پردازد.

الف. یار ایران‌شناسی

احسان یارشاطر، فرزند هاشم یارشاطر و روحیه میثاقیه، در ۱۲ فروردین ۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م در همدان متولد شد. پس از درگذشت مادر و پدرش در

سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲م، با یاری دایمی‌اش، مهدی میثاقیه، مؤسس استودیو میثاقیه و بنیان‌گذار بیمارستان میثاقیه، برای ادامه تحصیل به تهران رفت. دوره دبیرستان را در دانشسرای مقدماتی به پایان برد و به دانشگاه تهران راه یافت. در ۱۳۲۰ش، در امتحانات رشته ادبیات فارسی دانشگاه تهران "رتبه اول را حائز و به دریافت مدال اول علمی مفتخر" و به "دریافت دانشنامه موفق" گردید.^۱ در سال ۱۳۲۶ش/۱۹۴۷م، پایان‌نامه دکتریش، "شعر فارسی در نیمه دوم قرن نهم"، را به سرپرستی علی‌اصغر حکمت (۱۲۷۱-۱۳۵۹ش) به پایان رساند. در همان سال، با دریافت بورس تحصیلی از شورای فرهنگی بریتانیا عازم انگلستان شد. پس از آشنایی با والتر برونو هنینگ (Walter Bruno Henning, 1908-1967)، به جای رشته تعلیم و تربیت به تحقیق در گستره زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی پرداخت. در ۱۳۳۱ش/۱۹۵۲م، دوره کارشناسی ارشد را در دانشگاه لندن به پایان رساند. پس از بازگشت به ایران، یارشاطر به پژوهش میدانی در گستره لهجه‌های ایرانی پرداخت و در ۱۳۳۹ش/۱۹۶۰م، از پایان‌نامه دکتریش، "لهجه تاتی جنوب قزوین" (The Tati Dialect Spoken to the South of Qazvin) که به سرپرستی والتر برونو هنینگ نوشته بود، با موفقیت دفاع کرد.^۲

یارشاطر تدریس را با دبیری در دبیرستان علمیه تهران در ۱۳۲۱ش/۱۹۴۲م آغاز کرد. پس از یک سال تدریس در علمیه تهران، به معاونت دانشسرای مقدماتی منصوب شد. پس از دریافت دکترا از دانشگاه تهران، در ۱۳۲۶ش/۱۹۴۷م به دانشجویی زبان و ادبیات فارسی در دانشکده الهیات برگزیده شد. پس از بازگشت از لندن، "در یکصد و بیست و نهمین جلسه شورای دانشکده ادبیات" در اردیبهشت ۱۳۳۲ش "صلاحیت آقای دکتر احسان‌الله یارشاطر برای دانشجویی کرسی زبان اوستا و فارسی باستان به تصویب رسید."^۳ در بهار ۱۳۳۷ش/۱۹۵۸م، شورای دانشگاه تهران پیشنهاد دانشکده ادبیات را مبنی بر اینکه "آقای دکتر احسان یارشاطر، دانشیار دانشکده ادبیات، برای تدریس زبان فارسی و فرهنگ و ادبیات ایران در دانشگاه کلمبیا برای مدت یکسال به امریکا

^۱ به نقل از "جشن فرهنگ در تالار دانشکده حقوق دانشگاه،" آموزش و پرورش، شماره ۹ و ۱۰ (آذر و دی ۱۳۲۰)، ۶۸-۷۷؛ نقل‌ها به ترتیب از ۷۲ و ۷۳.

^۲ پس از تحقیقات و تغییراتی گسترده، این پایان‌نامه در ۱۹۶۹م چاپ شد:

Ehsan Yarshater, *A Grammar of Southern Tati Dialects* (The Hague: Mouton, 1969).

^۳ "صلاحیت دانشجویی،" مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱، شماره ۱ (مهر ۱۳۳۲)، ۱۱۶.

بروند“^۴ پذیرفت. در گزارشی از “مأموریت یک ساله خود در دانشگاه کلمبیا،” یارشاطر به “ریاست دانشکده ادبیات” نوشت:

موادی که تدریس آنها برحسب دعوت دانشگاه کلمبیا در سال تحصیلی گذشته به عهده اینجانب گذاشته شده بود عبارت بود از ۱. متون ادبی فارسی، ۲. تاریخ فرهنگ و تمدن ایران پس از اسلام و ۳. میراث ایران. همه این مواد متعلق به دوره‌های بعد از لیسانس بوده، از این میان درس تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره‌های اسلامی بیش از سایر دروس دانشجو داشت. پس از آن، درس متون ادبی فارسی بیشتر مورد توجه قرار گرفت. گذشته از دروس مزبور، تدریس قسمتی از درس “زبان‌ها و مردم اتحاد جماهیر شوروی،” یعنی زبان‌ها و مردم ایرانی اتحاد جماهیر شوروی، به عهده بنده قرار داشت. برحسب حسن ظن برخی از اولیای دانشگاه کلمبیا و همچنین توجه خاص دانشگاه مزبور به فرهنگ و زبان و تمدن کشورهای خاورمیانه، از اینجانب دعوت شد که سال آینده نیز، در صورت تصویب شورای دانشکده، به تدریس مواد فوق و همچنین زبان فارسی باستان (دستور زبان و تفسیر کتیبه‌های هخامنشی) و زبان پهلوی (آثار زرتشتی و مانوی) بپردازم.^۵

یارشاطر پس از شرح فعالیت‌های پژوهشی خویش افزود:

در نیویورک انجمنی از دانشجویان ایرانی و سایر دوستداران فرهنگ و تمدن ایران تشکیل شد. مظاهر فرهنگ و هنر و ادبیات و تمدن ایران موضوع بحث جلسات آن بود و روی هم‌رفته جلسات آن بی‌توفیق نبود. در مدت اقامت خود در امریکا اینجانب کوشیدم تا در برآوردن انتظار دانشگاه کلمبیا و شناساندن فرهنگ و تمدن ایران و معرفی وجوه مطلوب کشور خود در حد مقدور کوتاهی نشود و نماینده نادرخوری از دانشگاه تهران نباشم. اما جز مدعی کوشش در این باب نیستم.^۶

^۴ “تدریس زبان و فرهنگ و ادبیات ایران در دانشگاه کلمبیا،” مجله دانشکده ادبیات، سال ۵، شماره ۴ (تیر ۱۳۳۷)، ۸۷.

^۵ احسان یارشاطر، “اخبار دانشکده ادبیات،” مجله دانشکده ادبیات، سال ۷، شماره ۱ (مهر ۱۳۳۸)، ۹۲-۹۳؛ نقل از ۹۲.

^۶ یارشاطر، “اخبار دانشکده ادبیات،” ۹۳.

همچنان که یارشاطر پیش‌بینی کرده بود، دانشگاه کلمبیا قرارداد ایشان را با سمت دانشیار مهمان یک سال دیگر تمدید کرد و سال تحصیلی ۱۹۵۹-۱۹۶۰ش را نیز در کلمبیا به تدریس پرداخت. پس از تأسیس کرسی هاکوپ کورکیان در ایران‌شناسی (Hagop Kevorkian Chair in Iranian Studies)، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران گزارش داد:

دانشگاه کلمبیا از چندی پیش در صدد تأسیس کرسی مستقلی برای مطالعات ایرانی (زبان و ادبیات فارسی، تاریخ ایران، زبان‌ها و ادبیات پیش از اسلام) بود. در سال جاری، این منظور صورت عمل به خود گرفت و کرسی مذکور تأسیس یافت. برای تصدی کرسی مذکور، دانشگاه کلمبیا از آقای دکتر احسان یارشاطر، استاد زبان‌های فارسی باستان و اوستایی دانشکده ادبیات، دعوت نمود و با تصویب شورای دانشکده و مقام ریاست دانشکده ادبیات، آقای دکتر یارشاطر بدین منظور قریباً به امریکا مسافرت خواهند نمود.^۷

برای این کرسی، یارشاطر نامزد بی‌نظیری بود. در کنار مقالاتی که در پیام‌نو، یغما، مهر، آموزش و پرورش، سخن و مجله دانشکده ادبیات به چاپ رسانده بود، در ۱۳۳۲ش/۱۹۵۳م، ترجمه فارسی انشارات و التنبیهات و نیز پنج رساله ابن‌سینا^۸ را منتشر کرده بود و پایان‌نامه دانشگاه تهرانش را در ۱۳۳۴ش تحت عنوان شعر فارسی در عهد شاهرخ (نیمه اول قرن نهم) یا آغاز انحطاط در شعر فارسی به چاپ رسانده بود.^۹ سعید نفیسی در معرفی این کتاب نوشت:

از روزی که مرحوم قزوینی روش نوین اروپایی را در تحقیق درباره ادبیات در میان ایرانیان گذاشت درست پنجاه سال می‌گذرد. در این نیم‌قرن باید با کمال صراحت گفت ایرانیان این راه را چنان خوب کوبیده‌اند که نه تنها دیگر حاجتی به دانشمندان اروپا ندارند، بلکه دانشمندان اروپا را به

^۷ استاد کرسی مطالعات ایرانی در دانشگاه کلمبیا، "مجله دانشکده ادبیات، سال ۹، شماره ۱ (مهر ۱۳۴۰)، ۱۴۶.

^۸ شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، ترجمه فارسی اشارات و تنبیهات، با مقدمه و حواشی و تصحیح احسان یارشاطر (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۳۲)؛ شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، پنج رساله: تصنیف شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، با مقدمه و حواشی و تصحیح احسان یارشاطر (تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۳۲).

^۹ احسان یارشاطر، شعر فارسی در عهد شاهرخ (نیمه اول قرن نهم) یا آغاز انحطاط در شعر فارسی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۴).

خود محتاج کرده‌اند و آن روزگاری که ما دریوزه‌گر خاورشناسان بودیم در نوردریده شده است... کتابی که آقای دکتر یارشاطر انتشار داده نمونه خوبی از رشد دانشمندان ما در این زمینه است. در این کتاب حق مطلب با بهترین روش علمی داده شده است.^{۱۰}

دو سال پس از انتشار شعر فارسی در عهد شاهرخ، داستان‌های ایران باستان را چاپ کرد که در ۱۳۳۷ش/۱۹۵۸م برنده جایزه سلطنتی شده بود.^{۱۱} در ۱۳۳۷ش/۱۹۵۸م هم داستان‌های شاهنامه را چاپ کرده بود که در ۱۹۵۹م برنده جایزه یونسکو شد. در کنار کتاب‌ها و مقاله‌های فارسی، یارشاطر چندین مقاله نیز به انگلیسی درباره لهجه‌های خلخال و تاتی کجل، نوروز، ادبیات فارسی در ۵۰ سال اخیر و شراب و شراب‌نوشی چاپ کرده بود.^{۱۲} گزیده‌هایی از نوشته‌های فارسی استاد یارشاطر در مجموعه حکمت تمدنی چاپ شده‌اند.

اما آموزش و پژوهش فقط گوشه‌ای از فعالیت‌های چشمگیر احسان یارشاطر بود. در ۱۳۳۳ش/۱۹۵۴م و پس از بازگشت از لندن، بنگاه ترجمه و نشر کتاب را بنیاد گذاشت و فرّوست‌های بی‌نظیری چون متون فارسی، ایران‌شناسی، ادبیات خارجی، آثار فلسفی، ادبیات برای جوانان، خواندنی‌های کودکان و معارف عمومی را در شکلی برازنده و ویرایشی سامانمند به خوانندگان عرضه کرد. مجله یغما در گزارشی از بنگاه ترجمه و نشر کتاب در آذر ۱۳۳۴ نوشت: "اغراق نیست اگر گفته شود که این مؤسسه خود دانشگاهی است سیار که همگان از آن انتفاع و سود توانند برد و به حقیقت باید از اقدامی بدین پایه مؤثر و مفید همه"

^{۱۰} سعید نفیسی، "سه کتاب در یک ماه،" یغما سال ۹، شماره ۵ (مرداد ۱۳۳۵)، ۲۳۳-۲۳۶؛ نقل از ۲۳۴ و ۲۳۵.
^{۱۱} احسان یارشاطر، داستان‌های ایران باستان (تهران: وزارت فرهنگ، اداره مطالعات و برنامه‌ها، شعبه مواد درسی، ۱۳۳۶).

^{۱۲} Ehsan Yarshater, "Preliminary Information on Shahrall, the Iranian Dialect of Khalkhal," *Akten des XXIV internationalen Kongresses* (Munich, 1957), 458-460; Ehsan Yarshater, "The Dialect of Shahrud (Khalkhāl)," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 22:3 (1959), 52-68; Ehsan Yarshater, "Now Ruz: The New Year Celebration in Persia," *Iran Review*, 4:3 (March 1959), 12-15; Ehsan Yarshater, "Persian Letters in the Last Fifty Years," *Middle Eastern Affairs*, 11:10 (1960), 297-306; Ehsan Yarshater, "The Tāti Dialect of Kajal," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 23:2 (1960), 275-286; Ehsan Yarshater, "The Theme of Wine-drinking and the Concept of the Beloved in Early Persian Poetry," *Studia Islamica*, 13 (1960), 43-53.

فارسی‌زبانان جهان ممنون و سپاس‌گزار باشند.^{۱۳} بر اساس آمار موجود تا سال ۱۳۴۶ش/۱۹۶۷م، این بنگاه ۱۴۶ جلد کتاب را به چاپ رساند که پس از انتشارات دانشگاه تهران و سازمان کتاب‌های جیبی در مقام سوم نشر در ایران قرار داشت.

زمینه‌های نوآوری انتشاراتی یارشاطر به این گستره وسیع محدود نبود. در سال ۱۳۳۶ش، یک سال پیش از آنکه در مقام دانشیار مهمان به دانشگاه کلمبیا در نیویورک برود، انجمن کتاب را بنیاد گذاشت^{۱۴} تا در ترویج کتب سودمند بکوشد و دوستداران کتاب را در انتخاب کتب یاری کند و از طریق انتقاد صریح و بی‌طرفانه در اصلاح کتب و پیشرفت کار نویسندگان قدم مؤثری بردارد.^{۱۵} راهنمای کتاب: مجله معرفی و انتقاد کتاب یکی از فرآورده‌های مهم این کوشش بود. این نشریه، که یارشاطر صاحب امتیاز آن بود، تا سال ۱۳۵۸ش/۱۹۷۹م به مدت ۲۱ سال منتشر شد. یادداشت‌های یارشاطر، نشان‌دهنده ذهنی جوینده، آینده‌نگر و مشکل‌گشاست. در یکی از این یادداشت‌ها، مثلاً، در چاره‌جویی^{۱۶} برای پیشرفت علم نوشت: «یکی از مهم‌ترین کارهایی که در پیش داریم تأسیس کتابخانه‌ای است که به کار تحقیقات علمی بخورد... کتابخانه‌ای که بتواند برای تتبعات علمی مفید باشد... اگر بناست موضوع تحقیقات علمی به صورت جدی دنبال شود، شرط اول آن برقرار کردن کتابخانه‌ای مجهز و پرمایه است.»^{۱۷} در شماره دیگری به ترسیم «دورنمای آینده» پرداخت: «آنچه شوق زندگی را در درون ما زنده نگاه می‌دارد امید آینده است.» اما آینده‌نگری یارشاطری همیشه با پرتلاشی و خدمتگزاری بی‌درنگ همراه بود: «اگر امید داریم که فردا ما نیز در جهان دانش سهمی داشته باشیم و از گروه غافلان نباشیم، باید امروز برای آینده طرحی دقیق و روشن فراهم کنیم و اکنون به آن پردازیم... چنین طرحی که آینده علمی ایران را روشن کند و انسان را به فردای امیدبخشی خوشدل سازد هنوز وجود ندارد.»^{۱۸}

با این آینده‌نگری پژوهشی و توانمندی فرهنگی و علمی، یارشاطر در سال ۱۳۴۰ش/۱۹۶۱م در نیویورک مستقر شد. اگرچه تا سال ۱۳۵۷ش ارتباط

^{۱۳} بنگاه نشر کتاب، یغما، سال ۸، شماره ۹ (آذر ۱۳۳۴)، ۴۱۷-۴۱۸؛ نقل از ۴۱۷.

^{۱۴} انجمن کتاب (تهران: انجمن کتاب، ۱۳۳۶)، ۲.

^{۱۵} احسان یارشاطر، «مشکل ما»، راهنمای کتاب، سال ۲، شماره ۱ (بهار ۱۳۳۸)، ۷-۳؛ نقل از ۳ و ۵.

^{۱۶} احسان یارشاطر، «دورنمای آینده»، راهنمای کتاب، سال ۳، شماره ۳ (شهریور ۱۳۳۹)، ۳۱۱-۳۱۴؛ نقل‌ها به ترتیب از ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۴.

نزدیکی با همکارانش در ایران داشت و از دور و نزدیک بر کارهای بنگاه ترجمه و نشر، انجمن کتاب و راهنمای کتاب نظارت می‌کرد و به کارهای بزرگی چون انتشار دانشنامهٔ ایران و اسلام نیز اقدام کرد، اما کارایی و توانش به شکل روزافزونی در خدمت دانشگاه کلمبیا و گسترش دامنهٔ ایران‌شناسی در امریکا قرار گرفت. با همتی بلند و حضوری پیگیر، در ۱۹۶۷م مرکز ایران‌شناسی دانشگاه کلمبیا را تأسیس کرد. همچنان که در "شرح حال" خویش در این مجموعه نوشته‌اند، در اندک‌مدتی این مرکز ایران‌شناسی "یکی از پُراثرترین مراکز دانشگاه کلمبیا و فعال‌ترین مرکز شناساندن فرهنگ و تاریخ ایران در امریکا گردید." فرۆست‌های بی‌نظیر و ماندگاری چون مجموعهٔ میراث ایران (Persian Heritage Series)، مجموعهٔ ایران‌شناسی (Persian Studies Series)، مجموعهٔ ادبیات معاصر ایران (Modern Persian Literature Series)، تاریخ ادبیات فارسی (A History of Persian Literature)، گفتارهای ایران‌شناسی کلمبیا (Columbia Lectures in Iranian Studies)، مجموعهٔ هنر ایران (Persian Art Series)، ترجمهٔ انگلیسی تاریخ طبری (*The History of al-Tabari*) و مجموعهٔ متون فارسی (Persian Text Series) جلوه‌هایی از تلاش خستگی‌ناپذیر یارشاطر برای پیشبرد ایران‌شناسی در گستره‌های متفاوت است.

دانشنامهٔ ایرانیکا (*Encyclopaedia Iranica*) یکی دیگری از کارهای برجسته و دوراندیشه‌ای است که فقط با پشتکار و مدیریت ایران‌شناسی چون احسان یارشاطر عملی بود. این کاربنیادین، که ادامهٔ دانشنامهٔ ایران و اسلام بود،^{۱۷} مرجعی جامع و بی‌همتا برای ایران‌شناسان و دانش‌پژوهان است. با نشر آنلاین (iranicaonline.org)، دانشنامهٔ ایرانیکا به خوانش‌سرای بی‌همتایی برای جویندگان همه‌گونه دانستنی‌های معتبر و مستند دربارهٔ تاریخ و تمدن و فرهنگ و ادبیات تبدیل شده است. این اعتبار همه‌گیر نتیجهٔ دقت علمی و کوشش‌های دانشمندانهٔ یارشاطر و همکاران ایران‌شناسش است.

در نیویورک، پیش و پس از انقلاب، یارشاطر یار و مشاور تمامی کسانی بود که در گسترهٔ ایران‌شناسی گام برمی‌داشتند.^{۱۸} یاری ایشان برای انتشار ایران‌نامه

^{۱۷} دانشنامهٔ ایران و اسلام، زیر نظر احسان یارشاطر (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴).

^{۱۸} برای نمونه بنگرید به محمد استعلامی، "حدیث ارادت دیرین"، ایران‌نامه، سال ۳۰، شمارهٔ ۲

و مجله ایران‌شناسی و تأسیس و تحکیم انجمن بین‌المللی ایران‌شناسی (International Society for Iranian Studies)، بنیاد امریکایی ایران‌شناسی (American Institute of Iranian Studies) و مراکز دانشگاهی، پژوهشی و فرهنگی در فراسوی ایران در سال‌های پس از انقلاب جلوه دیگری از خدمات ارزنده و چندبعدی یارشاطر به ایران‌شناسی است.

ب. حکمت تمدنی

نوشته‌هایی که در این مجموعه گردآوری شده‌اند بیانگر دانش ژرف و چندگستره‌ای استاد احسان یارشاطر است. این حوزه‌های درهم‌آمیخته شامل فرهنگ و هنر جهانی، زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی، کیش مانوی و مزدکی، تاریخ تمدن ایران و اسلام، دانش‌نامه‌نویسی و یاد و یادبودهاست. در تنظیم این گزیده‌ها، که نشان‌دهنده ادوار متفاوت زندگی پژوهشی و روشنفکری یارشاطر است، کوشیده‌ام که تا حد ممکن انسجام موضوعی و ترتیب تاریخی گزیده آثار رعایت شود. برای کاهش حجم این کتاب از چاپ نقد کتاب‌ها و یادداشت‌های استاد یارشاطر پرهیخته‌ام. امیدوارم که مجموعه یادداشت‌ها و نقدهای پژوهشی ایشان را، که در نشریات متفاوت منتشر شده‌اند، در مجموعه‌ای مستقل چاپ کنم.

۱. شرح حال و یاد آموزگاران

این بخش شامل سه نوشته است. در "شرح حال"، استاد یارشاطر خلاصه‌ای از سیر زندگی پژوهشی خویش را برمی‌شمارد. در این زندگی پر حاصل، بیش از هرکس دیگری ایشان از دو استاد بهره‌مند بودند. "به یاد پورداود"،^{۱۹} را در مرداد ۱۳۴۸ ش به یاد نخستین استاد زبان‌های ایرانی‌اش ابراهیم پورداود نوشته است. "دستبرد نابهنگام اجل"^{۲۰} را نیز به یاد والتر هنینگ، استادش در دانشگاه لندن، نوشت. به علت حجم زیاد حکمت تمدنی، از تجدد چاپ نوشته‌های ایشان

(تابستان ۱۳۹۴)، ۲۲-۲۸؛ جلال متینی، "با استاد احسان یارشاطر"، ایران‌نامه، سال ۳۰، شماره ۲

(تابستان ۱۳۹۴)، ۳۰-۳۴؛ تهران، خیابان آشیخ هادی: نامه‌های احمد شاملو به ع. پاشایی (چاپ ۲؛ تهران: نشر چشمه، ۱۳۹۲)، ۷۴-۷۸ و ۱۰۲-۱۰۳.

^{۱۹} احسان یارشاطر، "به یاد پورداود"، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۶، شماره ۵ و ۶، شماره مسلسل ۶۹ و ۷۰ (مرداد ۱۳۴۸)، ۴۹۵-۵۰۱.

^{۲۰} احسان یارشاطر، "دستبرد نابهنگام اجل"، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۵۷ و ۵۸ (خرداد و مرداد ۱۳۴۶)، ۵۴۹-۵۵۴ و ۷۱۴-۷۴۷.

به یاد یاران و همکارانی چون حسن تقی‌زاده (۱۲۵۶-۱۳۴۸ش)، پرویز ناتل خانلری (۱۲۹۲-۱۳۳۰ش)، علی‌اکبر سعیدی سیرجانی (۱۳۱۰-۱۳۷۳ش) و نادر نادرپور (۱۳۰۸-۱۳۷۸ش) پرهیخته‌ام.^{۲۱}

۲. ادبیات و هنر جهان

گزیده‌های این مجموعه شامل نوشته‌هایی دربارهٔ ادبیات و هنر جهان است. قدیمی‌ترین نوشتهٔ این گزیده‌ها «آستروفسکی: درام‌نویس مشهور روسیه»^{۲۲} است که در اردیبهشت ۱۳۲۷ش در پیام نو: نشریهٔ انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی منتشر شد.^{۲۳} پیام نو یکی از محبوب‌ترین نشریات فارسی در دههٔ ۱۳۲۰ بود که روشنفکرانی چون سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ش)، فاطمه سیاح (۱۲۸۱-۱۳۲۶ش)، صادق هدایت (۱۲۸۱-۱۳۳۰ش) و پرویز ناتل خانلری با آن همکاری داشتند. یارشاطر آثار الکساندر آستروفسکی (Alexander Nikolayevich Ostrovsky, 1823-1886) را «دایرةالمعارف جامعی در وصف رسوم و آداب و اخلاق و زبان طبقات و تیپ‌های مختلف و متنوعی . . . که بین سال‌های ۱۸۴۰ تا ۱۸۹۰» در روسیه زندگی می‌کردند برشمرد. ایشان این تیپ‌ها را به دو دستهٔ تقسیم کرد. دسته‌ای «مزاحم و منفی» چون «تاجران سودجو و لجوج و مال‌اندوزان حریص و مستبد»، «انشراف بیکاره و سربار جامعه، رؤسای شیاد و رشوه‌خوار، کارمندان متقلب و چاپلوس و بی‌حقیقت و سودجویان خودخواه» بودند که در تمامی آثار آستروفسکی حضور داشتند. دستهٔ دیگر «تیپ‌هایی هستند که قربانی مطامع دستهٔ اول یا روابط غلط و فاسد اجتماع شده‌اند.» در این روایت جامعه‌شناختی، که بازتابی از چیرگی جریان‌های روشنفکری چپ در دههٔ ۱۳۲۰ش بود، «تناقض این افراد از دو دستهٔ مختلف و

^{۲۱} احسان یارشاطر، «درگذشت تقی‌زاده»، راهنمای کتاب، سال ۱۳، شماره ۳-۴ (خرداد-تیر ۱۳۴۹)، ۱۵۳؛ احسان یارشاطر، «درگذشت سخن‌سالار [پرویز خانلری]»، ایران‌شناسی، سال ۲، شمارهٔ ۳ (پاییز ۱۳۶۹)، ۴۶۷-۴۷۱؛ یارشاطر، «مردی که به مرگ جاودان شد: سعیدی سیرجانی را از یاد نبریم»، ایران‌شناسی، سال ۷، شمارهٔ ۱ (بهار ۱۳۷۴)، ۱۳-۱۹؛ یارشاطر، «شعر نادرپور»، ایران‌نامه، سال ۸، شمارهٔ ۱ (زمستان ۱۳۶۸)، ۱۱۱-۱۱۶.

^{۲۲} احسان یارشاطر، «آستروفسکی: درام‌نویس مشهور روسیه»، پیام نو، سال ۴، شمارهٔ ۲ (اردیبهشت ۱۳۲۷)، ۴۴-۵۲.

^{۲۳} نخستین شمارهٔ پیام نو در مرداد ۱۳۲۳ش منتشر شد. هیئت تحریریهٔ آن نشریه شامل سعید نفیسی، پرویز ناتل خانلری، ذبیح‌الله صفا، فاطمه سیاح و صادق هدایت بود. از شمارهٔ ۷ به بعد بزرگ علوی و کریم کشاورز نیز به تحریریهٔ پیام نو ملحق شدند.

نتایج فاجعه‌مانند برخورد و تصادم آنهاست که به آثار آستروفسکی خاصیت افزایشی و انتقادی می‌بخشد. یار شاطر "ملی بودن"، "ساده بودن" و "طبیعی بودن" آثار را "سرّ بقای نام" آستروفسکی دانست و در سبب‌یابی‌ای که نشانه‌نگرش طبقاتی چیره در آن ایام بود، "همین تصویر طبیعی و بی‌پیرایه آستروفسکی از اوضاع و آداب و زمان... [را] یکی از عوامل مهم منجر به بیداری مردم روسیه در نیمه دوم قرن نوزدهم" برشمرد.

"ژرژ سورا و شیوه امپرسیونیسم نو"،^{۲۴} و "آیا می‌توان از نقاشی جدید لذت برد؟"^{۲۵} که به ترتیب در سال‌های ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ش در سخن منتشر شدند، نشان‌دهنده آشنایی یارشاطر با نقاشی و هنر معاصر است.^{۲۶} این آشنایی زمانی میسر شد که یارشاطر برای ادامه تحصیل به دانشگاه لندن رفته بود. آنچه در این نوشته‌ها مهم است، توجه یارشاطر به "نوخاهی و تازه‌اندیشی" هنری است. ایشان ژرژ سورا (Georges Seurat, 1859-1891) را "از بنیان و پیشوایان مکتب‌های نوین نقاشی" و از کسانی "که سیر این هنر را به نیروی ابتکار خویش هدایت کرده است" برشمرد. این نوشته به شرح نقاشی‌های مهم و حلقه‌ها و مکتب‌هایی چون "انجمن هنرمندان مستقل" (Société des Artistes Independants) امپرسیونیسم نو (Neo-Impressionism)، "دیویزیونیسم" (Divisionisme) و "نقطه‌ساز" (Pointilliste)، که سورا با آنها درگیر بود، پرداخت. در "آیا می‌توان از نقاشی جدید لذت برد؟" همان نوخاهی هنری را که در کارهای "ژرژ سورا" شرح داده بود از منظر زیباشناسی تاریخی در انواع متفاوت "نقاشی جدید" بررسی کرد. در این بررسی طنزین (ironic) با طرح اینکه "جمعی کج‌طبع و ناستاد" و "کج‌قلمان" را "نقادان هنر و مطبوعات متین" "نابغه" و "بی‌نظیر" و "کمال هنر عصر کنونی" معرفی کرده‌اند، یارشاطر به شرح بحران ارزش نقاشی جدید از نگاه طبیعی‌پسند "عامه مردم" پرداخت:

^{۲۴} احسان یارشاطر، "ژرژ سورا و شیوه امپرسیونیسم نو"، سخن، سال ۵، شماره ۲ (بهمن ۱۳۳۲)، ۱۳۰-۱۳۶؛ سال ۵، شماره ۳ (اسفند ۱۳۳۲)، ۲۲۷-۲۳۵.

^{۲۵} احسان یارشاطر، "آیا می‌توان از نقاشی جدید لذت برد؟" سخن، سال ۵، شماره ۱۱ (آذر ۱۳۳۳)، ۸۱۹-۸۲۷؛ سال ۵، شماره ۱۲ (بهمن ۱۳۳۳)، ۱۰۵۳-۱۰۶۸.

^{۲۶} بنگرید به احسان یارشاطر، نقاشی نوین با ۶۳ تابلوی رنگی و ۲۴۶ تصویر (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵). جلد دوم این کتاب یک دهه بعد منتشر شد. بنگرید به احسان یارشاطر، نقاشی نوین: از کوبیسم تا پاپ‌آرت (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶).

اگر کسی در نمایشگاه جملاتی را که در حین گردش به گوشش می‌رسد به خاطر بسپارد می‌بیند که عباراتی از این قبیل مکرر می‌شود: "این پرده چه قشنگی دارد؟" و "این کجایش به آدمیزاد شبیه است؟" یا "تو می‌گویی این تابلو زیباست!" "انسان از دیدن این اشکال بدحال می‌شود" و "هر بچه سه‌ساله‌ای هم می‌تواند اینها را بکشد" و "من که از این نقاشی‌ها چیزی نمی‌فهمم" و "اینها اگر می‌توانستند مثل آدم نقاشی کنند اینها را نمی‌کشیدند" و "مردم احق شده‌اند" و "نقاشی جدید دروغ است، حقه‌بازی است."

یاریشاطر به کسانی که وظیفه نقاش خوب را مجسم کردن طبیعت و نمایاندن "چیزها را چنان که هست" می‌دانستند حق داد که "پرده‌های جدید را نپسندند و در خطوط ناموزون و رنگ‌های ناساز و مضامین غریب آن حُسنی نبینند." اما "اصحاب احتیاط" و "مرد پژوهنده" و "ذهن جوینده" در "داوری شتاب" نکرده و جویای علت انحراف نقاشان جدید "از شیوه کهن" می‌شود. در ارزیابی یاریشاطر، آنان که "دامن جسجو را رها" نکرده‌اند، با پرسش‌هایی چنین روبه‌رو می‌شوند: "آیا نمی‌توان تصور کرد که انحراف آنها از شیوه زیبایی کهن علتی جز سفاقت و 'نابلدی' داشته باشد؟ آیا نقاشی نیز مانند سایر فنون هنر دچار تغییر و انقلاب کلی نشده و فصل تازه‌ای در تاریخ نقاشی گشوده نگردید؟ اگر عللی موجب این تحول اساسی شده، آن علل چیست؟ هدف این تحول چیست؟ آن زیبایی که جان نقاشی است کجاست؟" این پژوهندگان مشتاق و "از خامی و تعصب دور"، که "در هنر نو حُسنی نمی‌بینند"، با این معما روبه‌رویند که "چگونه می‌توان به هنر نو دل بست و اشکال ناموزون و رنگ‌های شوریده و خطوط پریشان آن را مایه آرام و تسلی خاطر شمرد و یا از آن به شور آمد؟"

با نگرشی تاریخی و جهانی به آفرینش هنری و دریافتن آنکه "دید" هنری در همه ادوار یکسان نیست، "یاریشاطر در جستجوی "میزان و ملاک سنجشی" بود که آثار هنری تمامی اقوام و ادوار را در بر گیرد:

این میزان چیست؟ این میزان همان است است که در ایجاد آثار هنری در کار بوده است. هنرمند عموماً برای ایجاد 'زیبایی' اثر را به وجود نمی‌آورد، بلکه می‌خواهد احساسی یا حالتی را که بر او گذشته است 'شکل' ببخشد و

‘ممثل’ کند... این ضرورت باطنی از حالاتی است که هنرمند را به تلاش و اظهار و بیان وامی دارد... میزان کامیابی هنرمند در نظر دیگران این است که اثرش ‘رسا’ باشد و حالتی را که خواسته است ادا کند و ‘شکل’ ببخشد و به دیگری نیز منتقل شود، یعنی دیگری نیز که ناچار از حالات هنرمند بی‌خبر نیست، به وسیلهٔ اثر هنرمند به آن حالات بازگردد و آنها را احساس کند. احساس لذت ما از آثار هنری از این روست.

برخلاف کسانی که شعر و هنر ‘روزگار ما’ را ‘در سراسیمه انحطاط’ یافته بودند، یارشاطر از ‘وسعت عظیم’ آن یاد کرد:

توجه به اصول هنری دوران‌های گذشته و آثار اقوام گوناگون هنر امروز را متنوع‌تر و جامع‌تر از هنر ایام کهن کرده. هنر چینی و آفریقایی و مکزیکی و ایرانی و بیزانسی و اروپایی همه در هنر جدید فرصت ظهور یافته است. اگر خود را در تنگنای فرضیه‌های کم‌دامنه محصور نکنیم و با وسعت نظر و توجه به تجربیات متنوع بشر مدتی به ممارست و تماشای نقاشی نو بپردازیم و در ذهن را برای پذیرفتن اصول تازه باز بگذاریم، تردید نیست که پس از مدتی به اینگونه آثار خود می‌گیریم و در آنها نیز گاه بیان حالی از خود و تجربیات زندگی خود می‌یابیم.

اگر چه یارشاطر ‘پایبند عادت ماندن و با شیوهٔ نو به ستیزه برخاستن’ را رسم دیرینی که ‘از طبیعت آسان‌پسند و رعناي آدمی سرچشمه گرفته’ دانست، اما دریافته بود که برای ‘مرد زمان خود’ بودن و همراهی و هم‌قدمی ‘با سیر معنوی عالم’ و ‘شیوه‌های نوینی که در قرن ما جهانگیر شده،’ انسان پژوهنده ‘ناچار باید با دیدهٔ باز و ذهن پذیرا در تحولات هنر معاصر بنگرد، از تعصب و خامی بپرهیزد و از تلاش و جستجو نگریزد.’ این ‘میزان و ملاک سنجش’ ادواری آثار هنری، که از شناسایی ‘ضرورت درونی’ انسان‌ها مایه گرفته بود، شیرازهٔ نظری آثار مکتوب و کوشش‌های انتشاراتی و دانشنامه‌ای یارشاطر را فراهم آورد. بررسی‌های ایران‌شناختی یارشاطر بر چنین جهانی‌نگری و تعصب‌پرهیزی استوار است. همچنان که ‘جامبازیان: استاد بالت،’^{۲۷} که در سال ۱۳۳۴ش در روشنفکر منتشر شده بود

^{۲۷} احسان یارشاطر، ‘جامبازیان: استاد بالت،’ روشنفکر (۲۰ تیر ۱۳۳۴)، ۲۷.

حاکمی است، کوشش‌های یارشاطر به گسترش فرهنگ مکتوب محدود نبود. در این نوشته، به معرفی سرکیس جامبازیان (۱۲۹۲-۱۳۴۲ش) پرداخت و از علاقه و توانایی ایشان برای اجرای "بالتی از داستان‌های رزمی شاهنامه" سخن گفت.

۳. زبان و تمدن

بخش "زبان و تمدن" شامل ۹ مقاله و گزارش و پژوهش زبانی است که بین سال‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۸ش نوشته شده‌اند.^{۲۸} "زبان و تمدن"،^{۲۹} گزارشی از هفتمین کنگره بین‌المللی زبان‌شناسی در شهریور ۱۳۳۱ش در لندن است که به همراه دکتر محمود صناعی (۱۲۹۷-۱۳۶۴ش) "از طرف دولت ایران" در آن شرکت جسته بود. در این نوشته، یارشاطر به شرح مباحث و پرسش‌های مطرح‌شده در رشته‌های متفاوت زبان‌شناسی در آن کنفرانس پرداخت. در بخش نخست این نوشته، با نمونه و مثال به توصیف پیش‌فرض‌های پرسشی پرداخت که چند دهه‌ای مشغله فکری‌اش درباره زبان‌های ایرانی بود: "از مطالعه زبان هند و اروپایی چه نتایجی درباره زندگی مادی و معنوی قوم هند و اروپایی می‌توان به دست آورد[؟]"

"آفسانه خلقت در آثار مانوی"^{۳۰} از نخستین نوشته‌های ایران‌شناسانه یارشاطر است که در دو بخش در مرداد و شهریور ۱۳۳۰ش در یغما چاپ شد. حبیب یغمایی (۱۲۸۰-۱۳۶۳ش)، مدیر یغما، در مقدمه این مقاله نوشت:

آقای دکتر یارشاطر که از دوستان بسیار صمیم و عزیز ماست، اکنون دوره‌های عالی‌ه را در انگلستان تحصیل می‌کند و به خردمندی، تمام نیرو و همت را در فراگرفتن مصروف می‌دارد. بی‌هیچ شائبه، یارشاطر در جهان علم و تحقیق از صاحب‌نظرانی به شمار خواهد آمد که این مملکت به

^{۲۸} برخی از نوشته‌های استاد یارشاطر که در حکمت تمدنی چاپ نشده‌اند، عبارت‌اند از احسان یارشاطر، "درود ایندرا (ترجمه از متن سنسکریت)" سخن، دوره چهار، شماره ۲ (دی ۱۳۳۱)، ۱۰۷-۱۱۳؛ احسان یارشاطر، "انتقاد کتاب: یسنا، بخش دوم، گزارش ابراهیم پورداود..." راهنمای کتاب، سال ۳، شماره ۱ (اردیبهشت ۱۳۳۹)، ۲۲-۳۶؛ احسان یارشاطر، "یادداشت"، راهنمای کتاب، سال ۲، شماره ۲ (شهریور ۱۳۳۸)، ۲۱۲-۲۱۴؛ احسان یارشاطر، "یادداشت آدر نقد تات‌نشین‌های بلوک زهر نوشته جلال آل‌احمد"، راهنمای کتاب، سال ۲، شماره ۲ (شهریور ۱۳۳۸)، ۲۱۲-۲۱۴.
^{۲۹} احسان یارشاطر، "زبان و تمدن"، سخن، دوره ۴، شماره ۵ (فروردین ۱۳۳۲)، ۳۹۳-۳۹۷.
^{۳۰} احسان یارشاطر، "آفسانه خلقت در آثار مانوی"، یغما، سال ۴، شماره ۵ (مرداد ۱۳۳۰)، ۱۹۳-۱۹۹؛ سال ۴، شماره ۶ (شهریور ۱۳۳۰)، ۲۵۲-۲۵۶.

وجود امثال آنان نیازمند است. از خداوند تعالی توفیقات ایشان را مسئلت می‌کنیم و از اینکه مقالاتی چنین پرمعنی و جذاب و بدیع به مجله فرستاده‌اند، به نام عموم خوانندگان، سپاس‌گزاریم.

آنچه در این بررسی دربارهٔ "خلقت عالم" و "خلقت آدم" در آثار مانوی تازگی داشت، روش تحقیقی بود که هم بر متون پهلوی و پارتی و سغدی استوار بود و هم از پژوهش‌های جدید شرق‌شناسان و زبان‌شناسانی چون پروسپر آلفاریک (Prosper Alfarc, 1876-1955)، هنری چارلز پواک (Henri-Charles Puech, 1902-1986)، کرافورد بورکیت (Francis Crawford Burkitt, 1864-1935)، فرانتس کومونت (Franz-Valéry-Marie Cumont, 1868-1947)، فردریک مولر (Friedrich W. K. Müller, 1863-1930)، فردریک کارل آندرئاس (Carl Andreas, 1846-1930) و والتر هنینگ مایه گرفته بود.^{۳۱} یارشاطر در شرح این روش مستند نوشت:

امروز به کمک آثار متنوعی که از ادبیات مانوی به زبان‌های مختلف پهلوی، پارتی، سغدی، ترکی، قبطی و چینی کشف شده، می‌توان فرضیهٔ مانی را دربارهٔ آفرینش جهان چندان واضح و کامل دانست که تا چند سال پیش امکان‌پذیر نبود. از مهم‌ترین این آثار نوشته‌های پهلوی و پارتی است که در ترکستان چین به دست آمده. مانویان پس از آنکه دامنه تبلیغ کیش خود را به دربار چین رساندند، در سال ۷۶۳م به وسیلهٔ خاقان، که بر قسمت وسیعی از آسیای مرکزی فرمانروا بود، قبایل اویغور را به دین مانوی درآوردند و کیش مانوی مذهب رسمی کشور خاقان شد

^{۳۱} برخی از آثاری که یارشاطر در تدوین این مقاله به کار گرفته بود عبارتند از Friedrich W. K. Müller, *Handschriften-Reste in Estrangelo-Schrift aus Turban, Chinesisch-Turkistan* (Berlin: Verlag der Königlichen Akademie der Wissenschaften, 1904); Franz Cumont, *Recherches sur le Manichéisme* (Bruxelles: H. Lamertin, 1908); Prosper Alfarc, *Les Écritures Manichéennes* (Paris: E. Nourry, 1918); F. Crawford Burkitt, *The Religion of the Manichees* (Cambridge: Cambridge University Press, 1925); Friedrich Carl Andreas and Walter Bruno Henning, *Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch-Turkestan* (Berlin: Verlag der Akademie der Wissenschaften, 1932-1934); W. B. Henning, "A Sogdian Fragment of the Manichaean Cosmogony," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 12:2 (1948), 306-318; Henri-Charles Puech, *Le Manichéisme: son Fondateur, sa Doctrine* (Paris: Civilisations du Sud, 1949).

و این وضع تا سال ۸۴۰م که قبایل قرقیز این حکومت را برانداختند دوام داشت و زبان پهلوی و پارسی به صورت زبان مذهبی در آن کشور به کار می‌رفت. محفوظ ماندن نوشته‌های پهلوی و پارسی در ترکستان چین از برکت فعالیت بی‌مزامنی است که مانویان در این کشور داشته‌اند. این نوشته‌ها حاوی بعضی از آثار و نامه‌های خودمانی و همچنین آثار و تراجم پیشوایان و مبلغین نخستین مانوی است. این نوشته‌ها هم مذهب مانوی را چنان که وی آورده و پیروان وی درک می‌کرده‌اند به ما می‌نماید و هم از زبان‌های فارسی میانه به اطلاعات ما بسیار می‌افزاید.

یارشاطر با این روش مستند و زبان‌شناختی افسانهٔ خلقت مانوی را چنین شرح داد:

در نظر مانوی، آفرینش جهان بر اساس فاجعه‌ای قرار دارد که عبارت از آمیزش روشنایی و تاریکی است. این آمیزش با هجوم دیوان جهان ظلمت به جهان روشنایی و بلعیدن عناصر نورانی آغاز می‌شود. زروان، شه‌ریار جهان روشنایی، هر مزد را برای مقابله با دیوان ظلمت می‌آفریند، ولی هر مزد در نبرد با دیوان شکسته می‌شود و فرزندانش، فروهر (اثیر) و باد و نور و آب و آتش که عناصر عالم روشنایی‌اند، در چنگ دیوان اسیر می‌شوند. آن‌گاه زروان برای نجات این عناصر و شکست از (یکی از) اسامی شه‌ریار جهان تاریکی در آثار مانوی فارسی میانه و معادل اهریمن (است) خدایان دیگری می‌آفریند. این خدایان دیوان را منکوب می‌سازند و آسمان و زمین را از پوست و گوشت این دیوان به وجود می‌آورند و دستگاه جهان را با ماه و آفتاب و کواکب به منظور نجات ذرات نوری که هنوز در دل ماده تاریک اسیر است منظم می‌سازند و نیز ملاحظه شد که گیاهان و جانوران زمین از نسل دیوان پدید آمدند، بدین نحو که روشن‌شهرایزد، که ناظر سیر این جهان است، صورت عریان خود را از گردونهٔ آفتاب به دیوانی که در آسمان‌ها در زنجیر بودند نمود. آرزو در دل دیوان انگیزخته شد و دانهٔ آنها بر زمین فرو ریخت. از نطفهٔ دیوان نر گیاهان پدید آمدند و از جنین دیوان ماده جانوران ظاهر شدند.

در نگرش مانوی، "آدمی زادهٔ دیو است و آفرینش انسان از حیل اهریمن است، نه از مواهب یزدان و غرض از آن حبس عناصر نور است در دل مادهٔ تاریک."

اگرچه "آدمی به تدبیر دیو پدید آمد، اما چون جاننش از بارقه نور یزدان است، امید نجات معدوم نیست" و "وظیفه آدمی آشکار است: "باید از آنچه موجب رونق کار ماده و تن است دوری جست و در خلاص جان کوشید. آزادی روح و عناصر نورانی که محبوس در این عالم است . . . با تغذیه گیاه هر روز مقدار بیشتری از ذرات نور را در خود جمع می‌کنند و چون درمی‌گذرند، عنصر نورانی از وجودشان به ماه و از آنجا به خورشید می‌رود و به عالم نو می‌پیوندد." در این نوشته، یارشاطر دانش‌پژوه استادانه به شرح تفاوت‌های مفاهیم مشترک مانوی و زرتشتی چون اهریمن، زروان و کیومرث پرداخت.

"رستم در زبان سغدی،"^{۳۳} که در مهر ۱۳۳۱ش در ماهنامه مهر چاپ شد، پس از شرح آنکه از این قهرمان شاهنامه در اوستا و یشت‌ها نامی نیست، به ذکر اهمیت زبان سغدی و ترجمه دو قطعه سغدی درباره جنگ رستم با دیوان پرداخت. این نوشته که بر یافته‌های زبان‌شناسانی چون پال پلیو (Paul Pelliot, 1878-1945)، رابرت گوتیه (Robert Gauthiot, 1876-1916)، امیل بنونیه (Émile Benveniste, 1902-1976)، هانس راشلت (Hans Reichelt, 1877-1939) و والتر هنینگ تکیه داشت، به توصیف اهمیت زبان سغدی که زمانی مهم‌ترین "زبان ایرانی آسیای مرکزی به شمار می‌رفت و دامنه نفوذش تا سرزمین چین کشیده می‌شد" پرداخت. در روند فراز و فرود این زبان ایرانی شرقی، یارشاطر خاطر نشان ساخت: "در برابر نفوذ و توسعه فارسی میانه که قدرت سیاسی دولت ساسانی پشتیبان آن بود از یک طرف و هجوم قبایل ترک زبان به آسیای مرکزی و رخنه کردن زبان ترکی در این نواحی از طرف دیگر، تاب مقاومت نیاورد و به تدریج از اعتبار سابق افتاد و . . . کم‌کم به صورت زبانی محلی درآمد." در این روند، "زبان فارسی، که زبان ادبی و درباری بود، بر نفوذ خود در آسیای مرکزی افزود و سمرقند، که در محل پایتخت قدیم سغد بنا شده بود و یک روز مرکز زبان و ادب سغدی بود، خود از مراکز ادب فارسی گردید." با دگرگونی جغرافیای سیاسی آسیای مرکزی، در این روایت، "امروز تنها اثر زنده‌ای که از زبان سغدی برجاست لهجه یغنوبی است که در دهکده کوچک یغنوب بدان سخن می‌گویند و بنا بر موازین زبان‌شناسی، دنباله زبان سغدی است که تاکنون به جای مانده است."

^{۳۳} احسان یارشاطر، "رستم در زبان سغدی"، مهر، سال ۸، شماره ۷ (مهر ۱۳۳۱)، ۴۰۶-۴۱۱.

این دگرگونی جغرافیای زبانی را یارشاطر در "آثار بازیافته زبان خوارزمی"^{۳۳} و "چند نکته درباره زبان خوارزمی"،^{۳۴} که در سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ ش چاپ شدند، ادامه داد. در "آثار بازیافته زبان خوارزمی"، خاطر نشان ساخت که تا اوایل قرن بیستم، "از زبان‌های ایرانی که در آسیای مرکزی متداول بوده اطلاع دقیقی در دست نبود." در این بازنگری تاریخی و زبان‌شناسانه یادآور شد که "زبان فارسی اصولاً از زبان نواحی جنوبی ایران سرچشمه گرفته است . . . و پس از غلبه تازیان و تأثیر زبان عربی و تحولات دیگر به صورت زبان فارسی درآمده." سپس، از متون بازیافته در نیمه نخست قرن بیستم چون *چون بیتمة الدهر فی فتاوی اهل العصر، قنیه المنیة مسائل منیة الفقهاء، رساله الالفاظ الخوارزمیة التي فی قنیه المبسوط* و مقدمه الادب یاد کرد که راهگشای شناسایی زبان خوارزمی بودند. در "چند نکته درباره زبان خوارزمی"، پس از ذکر کشفیات دیگری که به سرپرستی سرگئی تالستوف (Sergei Pavlovich Tolstov, 1907-1976) در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۴۹ م صورت گرفته بود، به شرح "رابطه خوارزمی با سایر زبان‌های ایران" پرداخت: "زبان خوارزمی در ردیف سغدی و ختنی و اُستی و پشتو و بعضی از لهجه‌های ایرانی فلات پامیر به دسته شرقی زبان‌های ایرانی متعلق است و از این میان به‌خصوص به سغدی و اُستی نزدیک است." در ادامه، به چگونگی شباهت‌های خوارزمی و سغدی و تفاوت‌های ضمیری و فعلی آنها با زبان فارسی پرداخت. یارشاطر نوید داد که با بازیابی متون خوارزمی، که "تا حدود قرن هفتم یا هشتم متداول بود و پس از آن با استیلای ترکان به تدریج ضعیف شده و عاقبت جای به زبان ترکی سپرده است" و پیشرفت تحقیقات زبان‌شناسانه، "گوشه دیگری از فرهنگ باستانی ایران" شناخته خواهد شد.

"زبان‌های ایرانی الموت و رودبار الموت و کوهپایه،"^{۳۵} که در سال ۱۳۴۸ ش چاپ شد، ادامه پژوهش‌های میدانی یارشاطر در شناسایی زبان‌های شال، کجل، راوند، اشتهارد، الویر و ویدر بود. یارشاطر در معرفی این زبان‌ها خاطر نشان ساخت:

^{۳۳} احسان یارشاطر، "آثار بازیافته زبان خوارزمی"، مهر، سال ۸، شماره ۱۰ (دی ۱۳۳۱)، ۵۸۴-۵۸۸.

^{۳۴} احسان یارشاطر، "چند نکته درباره زبان خوارزمی"، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۱، شماره ۲ (دی ۱۳۳۲)، ۴۱-۴۹.

^{۳۵} احسان یارشاطر، "زبان‌های ایرانی الموت و رودبار الموت و کوهپایه"، کاوه، شماره ۲۷ (آذر ۱۳۴۸)، ۴۱۲-۴۱۴.

در نواحی شمال غربی ایران زبان رایج اکثر ایرانیان ترکی است، ولی در گوشه و کنار این نواحی هنوز گروه‌هایی هستند که به زبان کهن‌تر این سامان سخن می‌گویند. غالب این زبان‌ها با وجود اهمیتی که دارد هنوز انتشار نیافته. اینجانب در طی چند سال گذشته در ضمن جستجویی که برای یافتن بازمانده زبان‌های ایرانی در سرزمین قدیم ماد در پیش گرفته بودم، موفق شدم به عده‌ای از این زبان‌ها دسترسی پیدا کنم و آنها را ضبط نمایم.

یارشاطر زبان‌های گسترده و پراکنده در "سرزمینی که میان رود ارس در شمال و سمنان و سنگسر در مشرق و حدود ساوه و همدان در جنوب و مغرب" قرار داشته و "با یکدیگر رابطه قوی دارند" را از یک گروه شناسایی کرد. این گروه زبان‌ها را از آن جهت که در سرزمین "ماد قدیم قرار دارد و قواعد صوتی و دستوری آنها نیز منافی با آنچه از زبان مادها می‌دانیم نیست،" به جای "تاتی"، "مادی" نام نهاد. ایشان تردیدی نداشت که "لهجه‌های ایرانی این نواحی، جز فارسی و کردی، بازمانده لهجه‌های مادهاست که تاکنون در نواحی دورافتاده و در پناه کوهستان‌ها و یا در میان گروه‌هایی که نیروی استقلال فطری بیشتری داشته‌اند دوام یافته است." ایشان این زبان‌ها را "بر حسب تشخیص مذکر و مؤنث" به سه دسته مراغی، پشایی و زره‌جردی تقسیم کرد. از خصوصیات زبان مراغی، که در روستاهای رودبار الموت رایج است، "تشخیص جنس مؤنث است. جنس نه تنها در اسامی و ضمائر مشخص می‌شوند . . . در سوم شخص مفرد افعال نیز ظاهر می‌گردد." یکی دیگر از خصوصیات زبان مراغی آن است که "کلیه اسامی اشیای غیرقابل شمارش، مانند آب و شیر و آهن، مذکر است. از طرف دیگر، کلیه میوه‌ها و درختان مؤنث است." برخلاف مراغی، در زبان پشایی "جنس مشخص نمی‌شود." اما در زبان زره‌جردی، که به پشایی نزدیک است، "جنس مشخص می‌شود، ولی فقط در مورد اشخاص." در پایان این نوشته، که بر اساس بررسی میدانی بود، خاطر نشان ساخت: "گذشته از زبان‌های تاتی رایج در آذربایجان، قریب ۳۰۰ ده و آبادی در اطراف زنجان و قزوین و دره‌های شمال تهران و فیروزکوه و ساوجبلاغ و رودبار الموت و فشگلاره و ساوه و آشتیان و همدان هنوز به زبان‌های مادی تکلم می‌کنند و از اینها جز معدودی ضبط نشده و انتشار نیافته." یارشاطر نوید داد که "انتشار آنها موجب پیشرفت خاصی در علم به زبان‌های ایرانی خواهد شد."

”زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی،“^{۳۶} که در مقدمه لغتنامه دهخدا و در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران منتشر شد، به شرح زبان‌ها و لهجه‌های متنوع ایران در سه دسته تاریخی زبان‌های ایران باستان، میانه و کنونی و بخش‌های جغرافیایی غربی و شرقی پرداخت. در این تقسیم‌بندی، ”زبان‌های فارسی باستان و مادی و فارسی میانه (پهلوی) و پارتی و فارسی کنونی به دسته غربی تعلق دارند. زبان‌های سغدی و سکایی و خوارزمی و آسی (Osséte) به دسته شرقی متعلق‌اند. زبان اوستایی از جهاتی به زبان‌های دسته غربی و از جهاتی به زبان‌های دسته شرقی شبیه است. . . . از لحاظ موطن از زبان‌های مشرق ایران است.“ این تقسیم‌بندی جغرافیایی در خصوص زبان‌ها و لهجه‌های امروزی نیز آشکار است: ”فارسی و کردی و لری و بلوچی و لهجه‌های سواحل جنوبی خزر و لهجه‌های مرکزی و جنوبی ایران همه به دسته غربی تعلق دارند، ولی پشتو (زبان محلی افغانستان) و یغنایی (بازمانده سغدی) و لهجه‌های ایرانی فلات پامیر و آسی . . . به دسته شرقی متعلق‌اند.“ در این بررسی، فارسی کهن ”زبانی است که در کتیبه‌های شاهان هخامنشی (۵۵۹-۳۳۱ پم) به کار رفته. مهم‌ترین اثر این زبان کتیبه مهم داریوش بزرگ بر صخره بیستون، میان همدان و کرمانشاه، است. . . . تمام آثاری که از زبان فارسی باستان در دست است به خط میخی نوشته شده.“ از دیگر زبان‌های کهن اوستایی است که ”تنها اثری که از این زبان در دست است اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان، است. سرودهای خود زرتشت، گات‌ها یا گاهان، که کهن‌ترین قسمت اوستاست، حاکی از لهجه قدیم‌تری از این زبان است.“ زبان مادی، ”که زبان شاهان خاندان مادی و مردم مغرب و مرکز ایران بوده است،“ از جمله زبان‌های کهن است که بجز ”کلمات و عباراتی“ از آن ”اثر مستقلی هنوز به دست نیفتاده.“ دیگر زبان‌های کهن ”سغدی و خوارزمی و سکایی و پارتی است که از صورت میانه آنها مدارک کتبی در دست است و همه به نواحی شرقی فلات ایران تعلق دارند.“ یارشاطر سپس به ”نزدیکی و شباهت“ زبان‌های ایرانی کهن با زبان‌های هندی کهن، که ”غالب افعال و پیشوندها و پسوندها و لغات اصولاً

^{۳۶} احسان یارشاطر، ”زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی،“ در لغتنامه دهخدا (تهران: مجلس شورای ملی، بی‌تا)، ۲۵-۹؛ احسان یارشاطر، ”زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی،“ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۵، شماره ۱ و ۲ (مهر و دی ۱۳۳۶)، ۱۱-۴۸. یارشاطر در یادداشتی درباره این مقاله نوشت: ”این سطور را نگارنده نخست به توصیه دوست فاضل دانشمند آقای محمد معین، استاد دانشکده ادبیات، برای مقدمه لغتنامه دهخدا فراهم آورد و با اجازه محبت‌آمیز ایشان در اینجا انتشار می‌یابد.“

متشابه“ دارند، پرداخت. از شباهت‌های واژگانی و دستوری زبان‌های قدیم هندی و قدیم ایران، بدین روایت یارشاطر، “می‌توان به چگونگی زبان آریایی یا هند و ایرانی، یعنی زبانی که اساس زبان‌های ایران و هند بوده است،” پی‌برد. در مقایسهٔ زبان‌های کهن و رایج کنونی در ایران، زبان‌شناسان دریافته بودند که “دستور ساده‌تری جانشین دستور قدیم زبان‌های ایرانی شده، تصریف اسامی و غالب صور قدیم افعال از میان رفته و یا ساده شده. تقسیم اسامی و ضمائر به مؤنث و مذکر و خنثی نیز جز به صورت ناقصی که در بعضی لهجه‌ها باقی مانده دیگر دیده نمی‌شود. صیغهٔ تثنیه نیز ناپدید گردیده.”

یارشاطر زبان‌های میانه را “فاصل بین زبان‌های کهن و زبان‌های کنونی” بازشناخت که سیر و تحول زبانی “تدریجی” داشته و زمینهٔ پیدایش آنها در “اواخر دورهٔ هخامنشی . . . (حدود قرن چهارم پیش از میلاد)” فراهم آمد. بر اساس کشفیات اوایل قرن بیستم در آسیای مرکزی و چین، “فعللاً از زبان‌های میانه، فارسی میانه (پهلوی، زبان ساسانیان) و زبان پارتی (زبان اشکانیان) و زبان سغدی و زبان سکایی (ختنی) و زبان خوارزمی شناخته شده. قطعات کوچکی نیز به خطی مشتق از خط یونانی به دست افتاده که ظاهراً هیتالی و از زبان‌های ایرانی است. از این گذشته، کلمات بسیاری از زبان‌های پهلوی و پارتی که در دورهٔ اشکانی و ساسانی وارد زبان ارمنی شده از مآخذ عمده برای تحقیق زبان‌های میانهٔ ایران به شمار می‌رود.” در مقایسهٔ تاریخی با زبان‌های کهن، “در زبان‌های میانه به طور کلی . . . دستور زبان ساده‌تر شده و تصریف اسامی و صفات و ضمائر، اگر از میان نرفته، مختصر گردیده و دستگاه مفصل افعال با وجوه و حالات و زمان‌های متعدد به سادگی گراییده و به کار بردن حروف اضافه برای تعیین حالات مختلف اسم بیش از زبان‌های کهن معمول گردیده و افعال مرکب رواج بیشتری یافته‌اند.” در این بررسی جامع، یارشاطر به معرفی یکایک زبان‌های کهن، میانه و امروزی و لهجه‌های کنونی که در گستره‌ای فراتر از مرزهای ایران رایج‌اند پرداخت. یارشاطر، که از پیش‌تازان لهجه‌شناسی در ایران است، پس از توصیف لهجه‌های رایج نوشت: “تحقیق لهجه‌های ایرانی کنونی هنوز کامل نیست. اطلاع ما از لهجه‌های تاکستانی و لهجه‌های ایرانی آذربایجان و لهجه‌های بشگرد کاملاً تازه است و بسا لهجه‌هاست که هنوز هیچ ضبط نشده. بسیاری از لهجه‌های ایرانی در برابر نفوذ روزافزون زبان فارسی در حال از میان

رفتن‌اند و حق این است که هرچه زودتر در جمع و تدوین آنها کوشش شود.^{۳۷} در “لهجه‌های ایرانی در ایران و خارج از ایران،”^{۳۸} که در مرداد ۱۳۴۸ در کاوه چاپ شد، با بیان همه‌فهم‌تری به شرح زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی پرداخت. با توجه به گسترش نهادهای پژوهشی، یارشاطر در پایان این مقاله خاطر نشان ساخت:

حال خوشبختانه ‘انجمن بین‌المللی تحقیق لهجه‌های ایرانی،’ که مدتی است تأسیس شده و در آن چند تن از بزرگ‌ترین زبان‌شناسان زنده عالم شرکت دارند، دست به ضبط و تدوین لهجه‌های ایرانی با روش علمی زده است و در صدد است که اطلس زبان‌شناسی ایران را با اصول بین‌المللی تنظیم نماید. خوشبختانه این کار بسیار اساسی و مفید، که وزارت فرهنگ ایران نیز پشتیبان آن است، به دست عده‌ای افراد ایرانی که به‌خصوص برای این منظور تربیت شده‌اند انجام می‌گیرد و امید است در ظرف چند سال این نقیصه اساسی برطرف شود.^{۳۹}

“غم زبان،”^{۴۰} که در اردیبهشت ۱۳۳۶ش در سخن چاپ شده بود، به بررسی زبان‌شناسانه نگرانی‌های “پاسداران زبان” و “ادیبان غیرتمند[ی]” پرداخت که از غلط‌نویسی و “آشفته‌گی بازار زبان فارسی” شاکی بودند.^{۴۱} پس از برشمردن برخی ناهنجاری‌ها و آشفته‌گی‌ها، یارشاطر خاطر نشان ساخت:

تمام کسانی که در کار زبان سخت می‌گیرند و از غلط دیگران به خود می‌پیچند و خط باطل بر صفحات روزنامه و اوراق پرونده می‌کشند یک نکته اساسی را درباره زبان از نظر دور داشته‌اند و آن این است که بنای سیر و تحول زبان بر منطق نیست، یعنی تحول کلمات و اصطلاحات زبان معمولاً با رعایت شیوه‌ای که منطق علمی می‌پسندد و نظمی که ذهن آدمی دوست دارد انجام نمی‌گیرد، بلکه در این تحول تصادف و اشتباه و به‌خصوص به کار بردن لفظی در غیر معنی اصلی و ساختن کلمه‌ای

^{۳۷} احسان یارشاطر، “لهجه‌های ایرانی در ایران و خارج از ایران،” کاوه، سال ۷، شماره ۲ (مرداد ۱۳۴۸)، ۱۰۷-۱۱۴.

^{۳۸} احسان یارشاطر، “غم زبان،” سخن، سال ۸، شماره ۲ (اردیبهشت ۱۳۳۶)، ۹۹-۱۰۴.

^{۳۹} در دهه ۱۳۳۰ش، بحث و جدل دامنه‌داری درباره غلط‌نویسی رایج شد. برای جلوه‌ای از این جدل بنگرید به فریدون کار، غلط‌نویسیم: شامل بحث در لغات از جهت صحت تحریر و تلفظ (تهران: بنگاه مطبوعاتی گوتنبرگ، ۱۳۳۳).

برخلاف قواعد اصیل زبان شیوه رایج است. اما ذهن نظم‌اندیش چنین می‌پندارد که کار باید به آیین باشد: اگر لغتی برای مفهومی وضع شده، باید آن را به همان معنی به کار برد. اگر تلفظ کلمه‌ای از پیشینیان به ما رسیده و مطابق قاعده است، باید آن را همیشه همان‌گونه ادا کرد. اگر مفهوم تازه‌ای به میان می‌آید، باید دید و سنجید و آن‌گاه کلمه مناسبی برای آن وضع کرد. از به کار بردن تعبیرات بیگانه باید پرهیز جست.

یارشاطر "ذهن نظم‌اندیش" "اصحاب دستور" را "از سیر تاریخی زبان و شیوه این سیر غافل" یافت:

زبان دائماً در تحول است. هرگاه که جامعه دستخوش تغییر است . . . و اندیشه‌های تازه در ذهن مردم رخنه می‌کند، تحول زبان نیز به تبع سرعت می‌گیرد. بهترین مثال آن تغییری است که با هجوم تازیان و پذیرفتن اسلام در زبان ما پدید آمد. مثال دیگر آن تحول و توسعه دامنه‌داری است که امروز شاهد آنیم. با نفوذ تمدن غربی و رخنه کردن اندیشه‌های نو و تغییری که در زندگی مادی و معنوی ما روی داده و می‌دهد، ناچار زبان فارسی باید تغییر کند و افکار تازه در زبان برای خود ظرفی و مظهری پیدا کند.

با توجه به قرار اجتماعی زبان، یارشاطر هشدار داد که در "سیر و تحول" زبان "تنها یک قاعده هست و آن این است که لفظی به معنایی مشهور شود و قبول عام پیدا کند. اگر این لفظ غلط است یا معنایی دیگر داشته، چه باک؟" با نگرشی که "در سرای ادب سبک‌ها و شیوه‌ها به نوبت‌اند و پسند خاطری که امروز میزان لطف سخن است بدین قرار نمی‌ماند،" از این جنجال "غلط‌نویسم" نتیجه گرفت:

البته هر کس مختار است که خود به شیوه‌ای که می‌پسندد بنویسد و دیگران را نیز به پیروی از آنچه در نظرش درست می‌نماید ترغیب کند. اما کسی که کلمات و عبارات نامأنوس و نابجا را که در نتیجه توسعه زبان پیش می‌آید در خاطر گناه نبخشودنی می‌شمارد و نویسنده یا گوینده را کافر می‌پندارد، مانند متعصب خام اندیشه‌ای است که هر کس را که اعتقاد دیگری دارد خائن می‌شمارد و تکفیر می‌کند.

با همین نگرش تاریخی بدعت‌پذیر و تعصب‌پرهیز، یارشاطر به سنجش شعر نو پرداخت. مثلاً در میزگرد جلسهٔ انجمن کتاب در خرداد ۱۳۴۰ش با شرکت ذبیح‌الله صفا، حسام دولت‌آبادی، نادر نادرپور، یدالله رویایی، عیسی سپهبیدی، صدیق اسفندیاری، دکتر صورتگر، شمس‌الملوک مصاحب و شادمان دربارهٔ "شعر معاصر"، یارشاطر گفت:

امشب بیشتر کسانی که اظهار نظر کردند در انتقاد و تعریض بر شعر نو سخن گفتند. بنده اجازه می‌خواهم چند کلمه‌ای در دفاع از آن بگویم. مشکل عمده در لذت بردن از آثار نو کوششی است که باید برای درک آن و الفت با آن به کار برد. غالب ما با اشعار استادان کهن الفت داریم. آهنگ شعر آنها، تعبیرات آنها و تصورات شاعرانهٔ آنها آسان در ذهن ما می‌نشیند و تارهای خاطر ما را می‌نوازد. اما شاعری که تعبیرات نو می‌آورد و الفاظ تازه اختیار می‌کند از شیوهٔ مأنوس ما دور می‌شود و شعرش برای ما مثل راه نکوفته و ناشناخته‌ای است که سیرکردن در آن نیازمند دقت و هشیاری و تحمل است و بارهای اول آسان نیست. بیشتر افراد از این کوشش رو می‌گردانند و لذت معتاد و آسان را بر لذت مشکوکی که فقط پس از مدتی تلاش ممکن است حاصل شود ترجیح می‌دهند.

پس از یاد کردن از تحولات "پنجاه سال اخیر"، یارشاطر هشدار داد: "تردید نیست که هنر ایران و از جمله شعر آن از یک دگرگونی اساسی بر کنار نخواهد ماند. مفاهیم شعر فارسی، تعبیرات و تصویرهای شاعرانه، آهنگ شعر فارسی و آب و هوای آن تغییر خواهد یافت." در ادامه افزود:

امروز بی تردید ما... در آستانهٔ یک تحولی اساسی در شعر قرار داریم. هر چند بدعت‌کسانی که با احساس سریع خود دنیای فردا را زودتر حس می‌کنند و یک‌باره از معتاد و مأنوس دست می‌کشند و اثری نامأنوس به‌وجود می‌آورند ما را بیکه بدهد، باز ما باید ممنون تیزی احساس و جرئت اندیشه و اقدام آنها باشیم. اینها راه را برای شعر استادانهٔ فردا هموار می‌کنند. اگر نیما با شعر شکسته و غالباً نپخته، ولی احساس مستقل و صادقش، امروز در میان شاعران جوان این همه هواداران پا بر جا دارد، باید بپذیریم که شعرش جوابگوی احتیاج و طرز تفکر و عواطفی

در نسل امروزی است که با شعر کلاسیک ایران و مضامین رایج آن بر نمی‌آید. باید قدر کار او و امثال او را شناخت . . . اگر باید شعر فارسی قدرت و اصالت و اهمیتش را در دنیای فردا هم حفظ کند، باید با تحول زمان همراه بشود. آنها که دوستدار شعر فارسی‌اند نباید از بدعت در شعر فارسی نگران باشند. این بدعت نشان زنده بودن آن است. دریچهٔ امیدی برای فرداست و باید آن را به فال نیک گرفت.

۴. تمدن و راز بقا

بخش سوم، "تمدن و راز بقا" شامل یک گزارش و ۱۱ مقاله دربارهٔ فرهنگ و تمدن، ادوار تمدن ایران و اسلام، و بررسی وطن‌پرستی و هویت ملی است. سه نوشتهٔ نخست که در سال‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ش چاپ شده بودند از آثار جوانی یارشاطر و بقیه بررسی‌های پس از انقلاب اسلامی ایشان است. "گزارش کنفرانس یونسکو دربارهٔ تدریس و تحریر تاریخ"،^{۴۰} که در پاییز ۱۳۳۰ش منتشر شده بود، از نخستین نوشته‌های یارشاطر در باب تاریخ‌نگاری است. این سمینار که در ژوئیه ۱۹۵۱م در سور (Sèvres) برگزار شده بود،^{۴۱} زمینه همکاری با یونسکو و شکل‌گیری گردروایت تاریخی یارشاطر را فراهم‌آورد. مبانی این تاریخ‌نگاری را یارشاطر در گفت‌وگو دربارهٔ "هدف تدریس تاریخ" در سمینار یونسکو چنین گزارش داد:

برای تاریخ جز یک غرض اصلی نمی‌توان شناخت. غرض تاریخ حقیقت‌جویی و روش آن بی‌طرفی و واقع‌بینی است. هیچ هدف دیگری، حتی اگر هدفی عالی باشد، نمی‌تواند معارض غرض اصلی گردد. اما پیروی دقیق این نظر

^{۴۰} احسان یارشاطر، "گزارش کنفرانس یونسکو دربارهٔ توسعهٔ تفاهم بین‌المللی از راه تدریس و تحریر تاریخ"، آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)، سال ۲۵، شماره ۶ و ۷ (آبان و آذر ۱۳۳۰)، ۴۹-۵۶.
^{۴۱} برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ این کنفرانس بنگرید به

United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization, "International Educational Seminar on the Teaching of History as a Means of Developing International Understanding," (Sevres, 15 August 1951; UNESCO/SEM.51/W.P.I.C), at <http://unesdoc.unesco.org/images/0015/001557/155702eb.pdf>

برای لیست شرکت‌کنندگان این کنفرانس بنگرید به

United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization, "International Educational Seminar on the Teaching of History as a Means of Developing International Understanding, Sèvres, France; 1951 List of Participants and Staff," (SEM.51/10.), at <http://unesdoc.unesco.org/ulis/cgi-bin/ExtractPDF.pl?catno=155681&look=default&ll=1>.

خود موجب توسعه همکاری و تفاهم میان ملت‌ها می‌شود. اگر تاریخ تاکنون غالباً موجب ایجاد تعصب و کینه شده، از این جهت است که بی‌طرفی و واقع‌بینی را در آن از یاد برده‌اند و آن را وسیله توجیه عواطف و مقاصد خود ساخته‌اند. جستجوی حقیقت و بی‌طرفی موجب تقویت حس انتقاد و توجه به نظرهای مختلف و تحمل آرای مخالف و ترک تعصب می‌شود و اینها به نوبه خود موجب توسعه تفاهم و همکاری می‌گردد.

اگرچه "جدال از حقایق متواتر تاریخ بشر است"، انتخاب موضوع و طرز بیان "پیوستگی اقوام و ملل" و دوری جستن از "عواطفی که فخر باطل یا بغض و کین می‌پرورد" را از "هدف‌های اخلاقی و اجتماعی" تاریخ‌نگاری بی‌طرف و واقع‌بین بازشناخته بود. در این گزارش در سال ۱۳۳۰ش به "اعلامیه حقوق بشر" که "نتیجه یک سلسله کوشش‌های تاریخی است برای حصول آزادی و مساوت که علم به آن برای همه افراد ضرورت دارد" توجه خاصی ابراز شد. پیشنهادات و روش‌هایی را که یارشاطر در این سمینار مهم آموزش تاریخ آموخته و گزارش داده بود، از جمله مبانی زندگی پژوهشی و انتشاراتی‌اش را فراهم آورد. "شیوه انصاف"، که در سال ۱۳۳۱ش در سخن چاپ شده بود، یکی دیگر از مبانی پایدار در زندگی پژوهشی و انتشاراتی یارشاطر است. یارشاطر در شرح این شیوه نوشت:

در جهانگیری و جهاننداری و دانش‌دوستی و هنرپروری، پدران ما شیوه‌های پسندیده آوردند و شاعران و عارفان و دانشمندان و نقاشان ایرانی از گوهر طبع و اندیشه خویش گنجینه هنر و معرفت انسانی را غنی‌تر کردند... از این رو، ما نیازمند خودستایی نیستیم. به فریاد و غوغا مدعی بزرگی شدن و کوس فخر بر سر کوی و بازار زدن شایسته کسانی است که دستشان از هنر و مغزشان از اندیشه تهی است... با این همه، کمتر روزی است که حماسه‌های غرا و فخریه‌های مبالغه‌آمیز درباره ایران و ایرانیان در رادیو نشنویم و در مطبوعات نخوانیم.

پس از نقد از کسانی که دیگران را "جز خوشه‌چینی از خرمن فضل ما" نمی‌دانستند، یارشاطر افزود: "بنای این‌گونه سخنان بر مبالغه یا اشتباه است و زیانش آن است که ارزش واقعی ما را نیز از نظر دور می‌دارد و ما را به عجب و

خودفروشی منسوب می‌کند. در تاریخ ایران ما از زشت و زیبا هر دو اثر است، از این رو به سرشت آدمی و تاریخ همه ملت‌های بزرگ مانده است. “ یارشاطر بر آن بود که به جای “مبالغه‌های ناروا،” بهتر آن است که “فرزندان این آب و خاک را به هنر و ادب ایران آشنا کنند و نفایس شعر و نثر ما را به آنان بشناسانند تا مهر ایران بی‌حاجت غلو و خویشتن‌بینی در دل‌ها نیرو گیرد.” در پایان این نوشته افزود: “امروز که با نهضت غرب در تنگنای اقتباس افتاده‌ایم، هنوز می‌توانیم فخری به مفاخر خود بیفزاییم و آن فخر انصاف و راستی است.”

در “راه نو” که در اسفند ۱۳۳۱ش در سخن چاپ شده بود، یارشاطر به بررسی چگونگی “کسب و اقتباس” از تمدن غرب پرداخت: “این کسب و اقتباس در خود نه زیان‌بخش است و نه مایه شرمساری. اگر امروز ما نیازمند دانش دیگرانیم، دیگران نیز یک روز از خرمن فرهنگ و آیین ما خوشه برده‌اند. در تلاشی که مقدر بشر است، دعوی بی‌نیازی از هیچ قومی مقبول نیست.” در این آمیزش فرهنگی، یارشاطر “دو خطر بزرگ” را برشمرد:

یکی آنکه در ولای اقتباس خود را فراموش کنیم و در خیرگی تقلید از لطایف هنری و آداب پسندیده ایرانی بگذریم و میراث گرانبهایی را که به رنج پدران ما فراهم آمده از دست بدهیم. دیگر آنکه در راه اقتباس هوس‌بازی و کوتاه‌فکری کنیم و صورت فریبا را بر معنی درست بگزینیم و مایه خویش را در کسب ظواهر بی‌مایه نثار کنیم، و از تمدن نو به جامه غربی و الفاظ فرنگی و خانه‌های بی‌حیا و نشستن بر صندلی خرسند شویم.

در “رهگذر تحول مادی و معنوی،” یارشاطر هشدار داد: “اگر مطلوب ما آن است که در کشاکش این دگرگونی بر پای خویش بایستیم و رنگ خود را از دست ندهیم، و نیز با جهان امروز همساز باشیم راهی جز این نیست که مآثر خویش را با مزایای غرب بیامیزیم.” برای چنین منظوری یارشاطر “جنبشی نو و طرحی نو” را برای “شناختن مآثر خویش و تقویت بنای ملیت خود” ضروری دانست. کوشش‌های پژوهشی و انتشاراتی یارشاطر بر چنین جنبش و طرحی استوار بود.

در "کیش مزدکی"،^{۴۲} که یارشاطر آن را ۳۱ سال بعد از نشر "راه نو" در اوج زندگی پژوهشی‌اش و در سال‌های پس از انقلاب اسلامی نوشت و در پاییز ۱۳۶۲ش در ایران‌نامه چاپ شد، به بررسی این "جنبش مذهبی عرفانی با وجوه تند اجتماعی" پرداخت. این کیش، که "ماهیت سوسیالیستی" داشت، در عهد قباد (۵۳۱-۴۸۸م) گسترش یافت و "به کوشش و زمینه‌چینی خسرو اول انوشیروان، پسر و جانشین قباد، بی‌رحمانه سرکوب گشت." به روایت یارشاطر، "توسعه افکار اشتراکی در اروپا انگیزه" توجه پژوهشگران به این کیش را فراهم آورد. نولدکه (Theodor Noldeke, 1836-1930)، براون (Edward G. Browne, 1862-1926)، وان وزندنک (Otto Günther von Wesendonk, 1883-1933)، کریستن‌سن (Arthur Christensen)، آلتهایم (Franz Altheim, 1898-1976)، اشتیل (Ruth Stiehl)، پیگلسکایا (Nina Viktorovna Pigulevskaia) و کلیما (Otakar Kilma) از جمله پژوهشگران اروپایی این کیش بودند.^{۴۳} محمدعلی جمالزاده (۱۲۷۴-۱۳۷۶ش) و غلامحسین صدیقی (۱۲۸۴-۱۳۷۱ش) نیز از جمله پژوهشگران ایرانی بودند که به بررسی این آیین پرداختند.^{۴۴} یارشاطر

۴۲ احسان یارشاطر، "کیش مزدکی"، ایران‌نامه، سال ۲، شماره ۱ (پاییز ۱۳۶۲)، ۶-۴۲. این نوشته ترجمه فارسی مقاله‌ای بدین شرح است:

Ehsan Yarshater, "Mazdakism," in *The Cambridge History of Iran, Vol 3: The Seleucid, Parthian and Sasanian Periods*, ed. Ehsan Yarshater (Cambridge: Cambridge University Press, 1983), 991-1024

این مقاله را منوچهر کاشف با اجازه انتشارات دانشگاه کمبریج برای چاپ در ایران‌نامه ترجمه کرد.

^{۴۳}Theodor Noldeke, *Geschichte der Perser und Araber Zur Zeit Sasanidenaus der Arabischenchronik* (Leyden: Brill, 1879); Theodor Noldeke, "Orientalischer Socialismus," *Deutsche Rundschau*, 18 (1897), 284-291; O. G. von Wesendonk, "Die Mazdakiten," *Der New Orient*, 6 (1919), 35-41; O. G. von Wesendonk, "Die Mazdakiten," *Der New Orient*, 7 (1919), 85-88 and 127-130; Arthur Christensen, *Le Règne du roi Kawaddh I et le Communisme Mazdakite* (Copenhagen: København A. F. Høst, 1925); Nina Viktorovna Pigulevskaia, *Les Villes de l'État iranien aux Époques Parthe et Sassanide: Contribution à l'Histoire Sociale de la Basse Antiquité* (Paris: The Hague, 1963); Otakar Klima, *Mazdak: Geschichte einer sozialen Bewegung im sassanidischen Persien* (Prague: Nakladatelství Československé Akademie Věd, 1957); Otakar Klima, *Beitrage zur Geschichte des Mazdakismus* (Prague: Nakladatelství Československé Akademie Věd, 1977); Franz Altheim, "Mazdak and Porphyrios," *History of Religions*, 3:1 (Summer 1963), 1-20; Franz Altheim and Ruth Stiehl, *Geschichte Mittelasiens im Altertum* (Berlin, 1970).

^{۴۴} محمدعلی جمالزاده، "بالشویسم در ایران قدیم"، کاوه، دوره جدید، شماره ۳ (۱۹۲۰)؛ غلامحسین صدیقی، جنبش‌های مذهبی ایرانیان در قرن‌های دوم و سوم هجری؛

منابع کیش مزدکی را به دو گروه ساسانی و پساساسانی (پس از ساسانی) تقسیم کرد. نوشته‌های دوره ساسانی "شامل آثار سریانی و بیزانسی است . . . که به احوال مذهبی ایران چندان توجهی ندارند و از تعالیم مزدک جز اندکی عرضه نمی‌کنند." نوشته‌های پساساسانی "شامل منابع عربی و فارسی و فارسی میانه است که در قرن‌های سوم و چهارم قمری/نهم و دهم میلادی تالیف شده . . . و محتوای آنها عملاً چیزی جز طعن و لعن نیست." به روایت یارشاطر، مأخذ عمده منابع فارسی و عربی "ترجمه‌های عربی خدای نامک است." اما مهم‌ترین آثار برای بازشناسی این کیش را ملل و نحل شهرستانی و آثار ابن ندیم و فردوسی و مزدک‌نامه، که ابن مقفع به عربی ترجمه کرده بود، معرفی کرد. پس از معرفی منابع، یارشاطر آیین مزدک را به سه مرحله تاریخی تقسیم کرد. بدین روایت، "آیین مزدک با آنکه در روزگار قباد زبانه کشید، آغازش متعلق به زمانی پیشتر است. منابع اسلامی کسی را به نام زرادشت (زردشت)، پسر خرگان، را که موبد یا موبدان موبدی از مردم فسا بود، بنیان‌گذار آیین مزدک می‌شمارند." این پیشینه را منبعی سریانی تأیید کرده است. ابن ندیم نیز از "مزدک قدیم" و "مزدک اخیر" یاد کرد: "به گفته او، مزدک قدیم بنیان‌گذار خرّمیه باستان یا مزدکیان بود که شاخه‌ای از آیین زرتشتی است. این مزدک پیروان خود را اندرز می‌داد که از خوشی‌های زندگی بهره بجویند . . . از آنچه خوردنی و نوشیدنی است به برابری و دوست‌کامی (المواساة و الاختلاط) خویشتن را سیراب سازند، از تسلط بر هم بپرهیزند و از مهمان‌نوازی هیچ فرونگذارند." بر اساس اسناد و پژوهش‌های موجود، یارشاطر "دو حدس" درباره مرحله اول را بررسی کرد:

یکی آنکه بنیاد این فرقه هم‌زمان با پایان هزاره زرتشت بوده که مقارن آن انتظار ظهور سوشیانت (مهدی) می‌رفت. . . . حدس دیگر ارتباط دادن بدعت مزدکیان است با بدعتی در زمان شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹) که می‌گویند در مقابله با آن آذرباد مهراسپندان تن به سوگند آتش سپرد، زیرا که تقریباً شک نیست که بنیان‌گذار آیین مزدک، با آنکه آیینی

Gholam Hossein Sadighi, "Les Mouvements religieux iraniens au IIe et au IIIe siècle de l'hégire" (PhD Dissertation; Paris: Université de Paris, 1938).

برای ترجمه فارسی این کتاب، که پایان‌نامه دکتری صدیقی بود، بنگرید به غلامحسین صدیقی، جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری (تهران: پازنگ، ۱۳۷۲).

باطنی آورده بود که از بسیاری جهات همانند دین مانوی بود، کیش خود را تعبیر راستین اوستا می‌خواند و مدعی بود که دین بهی زرتشت را درست و پاکیزه کرده و به صورت نخستین بازگردانده است و این همان است که بیشتر منابع بدان اشاره می‌کنند. . . . تأملی در اصطلاح زندیک (عربی: زندیق) به همین نتیجه می‌رسد. زندیک اصطلاحی نکوهش‌آمیز و به معنای ”گزارنده“ است و به مانویان و همانندان ایشان و به‌ویژه به پیروان مزدک، که برای اوستا ”زند“ یا ”گزارش“ فراهم کرده بودند، اطلاق می‌شود. . . . باید در نظر داشت که در اوستا عبارتهایی هست که با تأویل می‌تواند مبنای آیین اجتماعی مزدکیان قرار گیرد.

مرحله دوم آیین مزدکی در دوره قباد اول ساسانی ”با مزدک بامدادان آغاز می‌شود.“ به روایت یارشاطر، ”در اینکه او آیین زرتشت خرگان را تازه گردانید و در آن جانی نو دمید تردید نیست.“ اما یارشاطر ”تقسیم عادلانه زن“ را از جمله افتراهایی بازشناخت که ”معمولا به فرق بدعت‌گذار می‌زنند.“ در این ارزیابی، ”آنچه درست‌تر می‌نماید این است که مزدک یک سلسله اقداماتی را تبلیغ می‌کرد که طبقات بالا را از مزایای ناروای خود محروم و به بینوایان کمک کند. از جمله این اقدامات به احتمال بسیار تقسیم املاک بزرگ، منع احتکار، تعدیل سهم مالکانه از محصول، تخفیف امتیازات طبقاتی و تأسیس بنیادهای عمومی به سود نیازمندان بود.“ بر اساس روایتی درباره کاهش تعداد آتشکده‌ها، یارشاطر دریافت که ”مزدک می‌خواست سازمان روحانی دین زرتشتی را ساده گرداند و همراه با آن در دارایی آتشکده‌ها محدودیت‌هایی بنا نهد.“ ”نوآوری‌های“ اجتماعی و دینی مزدکیان در چشم زرتشتیان پایبند سنت البته در حکم برهم زدن تبار و از میان بردن خاندان و امتیازهای طبقاتی بود. خسرو انوشیروان که به سرکوبی مزدکیان همت گماشت، ”بسیاری از رسوم دیرین را از نو برقرار“ کرد.

در این تقسیم‌بندی، ”مرحله سوم جنبش مزدکی با آمدن اسلام به ایران آغاز گردید.“ ”تعقیب بی‌امان“ مزدکیان در دوره انوشیروان ”توانست ریشه‌شان را براندازد.“ در تفسیر تمدنی یارشاطر، که در مقاله‌های دیگر این بخش به شرح آن می‌پردازم، مزدکیان به شکل ”غلات شیعه“ و معتقد به ”حلول ذات خدا در

پیغمبران و امامان“ و “رجعت امام و توسل به باطن قرآن“ جلوه‌گر شدند. به دیگر سخن، مزدکیان در قالب دین جدید “محلّی برای بیان عقاید انقلابی و اعتقادات باطنی خود پیدا کردند.“ یارشاطر، همچون غلامحسین صدیقی، خرم‌دینان را مزدکی و جلوه‌ای از “به‌دین“ (زرتشتی)“ بازشناخت. در این بررسی، “گسترش اسلام و تظاهر مزدکیان به مسلمانی سبب دگرگونی و کمابیشی‌هایی در آیین مزدکی گردید.“ یارشاطر سپس به شرح “جهان‌شناسی،“ “فلسفه مذهبی،“ “معاد،“ “اخلاق“ و “آداب دینی“ خرم‌دینان یا نومزدکیان پرداخت. با شواهد فراوانی که نشانه تسلط یارشاطر بر متون تاریخی و دینی است، در پایان این بررسی جامع و کم‌نظیر نتیجه گرفت که “اندیشه‌ها و آرای مزدکی به جای آنکه با سخنگیری‌های بی‌امان خسروپرویز از میان برود، بر جا ماند و تا روزگار اسلام‌البدت با دگرگونی‌هایی که ناشی از تغییر احوال بود در میان خرمیان و قرمطیان و جنبش‌های همانند به حیات خود ادامه داد.“ این نوشته نمونه شاخصی از نظریه حکمت تمدنی یارشاطر است.

در بررسی “کیش مزدکی“ یارشاطر دریافته بود که “به سبب کوشش عمدی خسرو انوشیروان . . . در تمامی اسناد و از جمله کتاب خدای‌نامک“ از مزدک و جنبش مزدکی یادزدایی شده بود. گزارشی که ابن‌مقفع (مقتول ۱۳۹ق/۷۵۶م) از مزدکیان در ترجمه عربی خدای‌نامک افزوده بود، “مأخذ عمده مورخان ایرانی و عربی دوره‌های بعد شد.“ همین‌گونه یادزدایی را یارشاطر در “چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکری نیست؟“^{۴۵} بررسی کرد. در این بررسی یادآور شد که “تاریخ ملی“ به صورتی که در شاهنامه و تواریخ اسلامی، مثل طبری و ثعالبی، دیده می‌شود، از تاریخ پادشاهان ماد و هخامنشی خالی است. اصولاً از تاریخ مغرب و جنوب ایران پیش از دوره ساسانی در تاریخ ملی ایران اثری پیدا نیست.“ در پاسخ‌جویی به این دشواره تاریخ‌نگاری و حافظه تاریخی، یارشاطر پرسید: “این فراموشی از کجاست؟ چگونه ممکن است که مردمی که به گذشته خود چنین مباهی بوده‌اند و تاریخ خود را در قالب یکی از بلندترین حماسه‌های دنیا ریخته‌اند، مهم‌ترین دوره اقتدار تاریخی خود را از یاد ببرند؟“ و در ادامه این پرسشگری افزود:

^{۴۵} احسان یارشاطر، “چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکری نیست؟“ ایران‌نامه، سال ۳، شماره ۲ (زمستان ۱۳۶۳)، ۱۹۱-۲۱۳.

چرا درحالی که تاریخ داستانی و حماسی شرق و شمال شرقی ایران دوام یافته و سرانجام در قالب شاهنامه به دست ما رسیده است، تاریخ داستانی مردم ماد و پارس در حماسه ملی مقامی نیافته و بر جای نمانده است، به طوری که از شاهان مقتدر و جهانگیری چون کورش و داریوش حتی نامی در تاریخ ملی ایران نمی توان یافت. و باز چرا ساسانیان که به تدوین تاریخ ملی و تألیف خداینامه‌ها دست زدند، از درج داستان‌های جنوب ایران—که وطن اصلی خود آنان بود—بازماندند؟

پس از ارزیابی علت‌یابی‌هایی که آرتور کریستن‌سن^{۴۶} و مری بویس (Mary Boyce, 1920-2006)^{۴۷} عرضه کرده بودند، یارشاطر موجب این یادزدایی را “در رویدادهای تاریخی ایران و خاصه تاریخ مذهبی ایران” باز یافت:

آیین زرتشت و اصلاح دینی او در شرق ایران و در میان قوم اوستایی، پدیدار شد. این قوم چنان که از یشت‌های اوستا برمی‌آید، صاحب داستان‌های حماسی درباره خدایان و قهرمانان خود بودند که مدت‌ها قبل از زرتشت در قالب سروده‌های پهلوانی ریخته شده بود. زرتشت که بیشتر به تفکر دینی و اصول اخلاقی ناظر بود، چندان متعرض آداب و مراسم قوم خود نشد و همچنین بازگویی داستان‌های پهلوانی را منع نکرد، فقط چنان شد که این داستان‌ها رنگ زرتشتی گرفت و مردم پرستش خدایان کهن را به صورت ایزدان زرتشتی و تابع اهورامزدا و ستایش شاهان و پهلوانان دیرین را در جامه ستایش پشتیبان دین‌بهی ادامه دادند . . . در حقیقت، زرتشت این میراث مذهبی و فرهنگی قوم خود را ابقا کرد و بر آن صحنه گذاشت، به طوری که آنچه در واقع میراث قومی بود، جزیی از فرهنگ مذهبی گردید و هنگامی که یشت‌های زرتشتی سروده می‌شد،

^{۴۶} برای نوشته‌های کریستن‌سن در این زمینه بنگرید به

Artur Christensen, *Les Kayanides* (København: Andr. Fred. Høst & Søn, 1931); Artur Christensen, *Les gestes des rois dans les traditions de l'Iran antique* (Paris: P. Geuthner 1936).

^{۴۷} نوشته‌های بویس در این زمینه عبارت‌اند از

Mary Boyce, “Some Remarks on the Transmission of the Kayanian Heroic Cycle,” in *Serta Cantabrigiensia* (Wiesbaden, Germany: Franz Steiner Verlag, 1954), 49-51; Mary Boyce, “Zariadres and Zarēr,” *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 17:3 (1955), 463-477.

در آنها منعکس گردید و طبعاً باید در بسیاری حماسه‌ها و سروده‌های دیگر هم که بجا نمانده‌است باز تاب یافته بوده باشد.

در این سبب‌یابی، "آنچه رواج و استیلای روایت‌ها و داستان‌های شرق ایران را تقویت کرد، گذشته از تصویب و پشتبانی مذهب زرتشتی، حکومت ۵۰۰ ساله اشکانیان بود." در آن دوره، "دین و دولت پشتیبان فرهنگ زرتشتی بود." در روندی نیم هزار ساله، روایت‌های محلی شرق ایران ملی و آیینی شد و روایت‌های مادی و هخامنشی از یاد زدوده شد. هنگام تألیف خداینامه‌ها در دوره ساسانی، روایت‌های هخامنشی فراموش شده بود. در این بررسی حافظه ملی، یارشاطر پس از سنجش سبب‌یابی‌های دیگران نوشت:

علت خالی بودن شاهنامه و تاریخ ملی از ذکر شاهان ماد و پارس و داستان‌ها و روایات جنوب و مغرب ایران این است که این روایات در دوره اشکانیان به تدریج جای به داستان‌ها و روایاتی سپرد که هسته اصلی آن از قوم اوستایی (کیانی) برخاسته بود و اشکانیان خود وارث آن شدند و آیین زرتشت آنها را در خود پذیرفته و پشتیبانی مذهبی بخشیده بود. از خلاصه‌ای که از داستان‌های کیانی کم‌وبیش به صورتی که بعدها در خداینامه آمد در اوستا وجود داشته، عامل توسعه و گسترش آیین زرتشتی در ایران را در تعمیم این داستان‌ها کوچک نمی‌توان گرفت، به خصوص که به احتمال قوی باید تصور کرد که داستان‌های نقاط دیگر پس از قبول کیش زرتشتی باید به صورت داستان‌های دیویسنان و فرهنگ مطرود درآمده بوده باشد. دور نیست ایرانیانی که در دوره اسلامی اسلاف خود را گبر و مجوس و کافر خواندند، در دوره‌های کهن‌تری اسلاف غیرزرتشتی خود را اهریمنی و دیوپرست و بددین خوانده و فرهنگ و روایات آنان را مردود شمرده و زوال آنها را سرعت بخشیده باشند، به طوری که وقتی ساسانیان به حکومت رسیدند، ایرانیان از تاریخ خود کم‌وبیش همان را می‌شناختند که بعدها در خداینامه‌ها مندرج و شاهنامه نمایشگر آن است.

"مروری بر تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران پیش از اسلام"^{۴۸} که نخست در

^{۴۸} احسان یارشاطر، "مروری بر تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران پیش از اسلام"، ایران‌نامه، سال ۱۷، شماره ۲ (بهار ۱۳۷۸)، ۱۸۵-۲۱۴. برای اصل این مقاله بنگرید به

سال ۱۹۸۳م در تاریخ ایران کمبریج چاپ شده بود، به بررسی فراز و فرود "سه سلسلهٔ نیرومند سلوکیان، پارتیان و ساسانیان و نیز تأسیس دولت‌هایی در خاور کشور و از جمله پادشاهی یونانی باختری و شهرپاری کوشانیان" در هزارهٔ پیش از حملهٔ اعراب (۶۵۱م) پرداخت. یارشاطر حملهٔ اسکندر و به آتش کشیدن کاخ‌های سلطنتی در تخت جمشید را "نقطهٔ پایانی یک دوره و آغاز دوره‌ای دیگر از تاریخ ایران" دانست. برخلاف مهاجمان صحراگرد شمال خاوری، "این فرمانروایان تازه" نژاد و کیشی دیگر و "فرهنگی درخشان" داشته و "اثاری گسترده در ایران از خود بر جای گذاشت." اما برخلاف آسیای صغیر و مصر، "ایران در رویارویی با عناصر فرهنگ و تمدن یونانی هویت اصلی خود را از دست نداد و ویژگی‌های فرهنگی‌اش را که بیشتر در بستر ارزش‌های مذهبی آن تبلور یافته بود رها نکرد."

برخلاف یونان باستان که "نه جایگاه پیامبران بود و نه زادگاه پادشاهان نامدار،" در جهان‌بینی ایرانی این هزاره "موهبت و ارادهٔ یزدان" منشأ اقتدار پادشاهانی را فراهم آورد که خود را نمایندهٔ او در زمین می‌دانستند:

اشکانیان و ساسانیان یکی پس از دیگری مشعل‌دار فرهنگی شدند که کیشی یگانه، هنری پرآوازه و ساختار اجتماعی و سیاسی‌ای خاص از ویژگی‌های آن بود. در این فرهنگ، از سویی اعتقاد به یگانگی ازلی و ثنویت مَهر تأیید بر واقعیت دو نیروی نیک و شر می‌زد و از سوی دیگر، یکتاگرایی بن‌مایهٔ تکامل نهادهای اجتماعی و زمینه‌ساز اقتدار فائقهٔ شاهنشاه بود. از رهگذر همین اقتدار و تمرکز قدرت، مردمانی با نژادها و زبان‌های گوناگون در کنار هم می‌زیستند، آن هم در سرزمینی پهناور که با سلسله کوه‌های افراخته و وادی‌های خشک طولانی چندتکه و پراکنده می‌نمود.

در همین دوران "نواحی عمدهٔ کشور هریک صاحب خط و زبانی محلی شدند و سرانجام نظام‌های دیوانی و قضایی‌ای شکل گرفت که پس از فروپاشی شهرپاری ساسانی در شیوهٔ خلافت عباسیان و حکومت‌های تابع آن در شرق عالم اسلام بسیار مؤثر شد." یارشاطر کیش زرتشتی را "مهم‌ترین عامل در گسترش

نفوذ فرهنگی ایران“ بازشناخت که “مشابهت حیرت‌انگیزی“ با سنت‌های یهودی-مسیحی داشت. این مشابهت که ریشه در به پایان رساندن “دوران اسارت و تبعید یهودیان“ در دورهٔ هخامنشیان داشت، “با پیشروی اشکانیان به سوی بین‌النهرین و شام و انتقال پایتخت به تیسفون“ گسترش یافت:

در زمینهٔ دینی، تقابل میان خیر و شر یا نور و تاریکی، اعتقاد به ایزدفرشتگان و فرشتگان (برابر با امشاسپندان و ایزدان در کیش زرتشتی) و به شیطان (اهریمن) به مثابه مظهر بدی و دشمن خدا، مفهوم بهشت و دوزخ و اعتقاد به آخرت و جاودانی بودن روح از جمله باورها و اندیشه‌هایی بود که می‌توان گمان داشت مستقیم یا غیرمستقیم از ایران به ذهن این مردمان راه یافت. رستاخیز و اعتقاد به رهانندهٔ موعود (سوشیانت)، نابودی گنهکاران و پاداش نیکان در پایان زمان نیز به ظن قوی ریشه در فرهنگ ایرانی و کیش زرتشتی داشت.

همچون مهرپرستی (میتراایسم)، آیین‌های مانوی و مزدکی نیز “محملی برای نشر و گسترش برخی اندیشه‌ها، مفاهیم و بینش‌های ایرانی“ در غرب و “برخی جوامع شرق ایران“ و “قبایل عرب“ را فراهم آوردند. همچنان که یارشاطر خاطر نشان ساخت، “برخی از محققان تاریخ ادیان به تشابه میان آرای دینی ایرانیان باستان و برخی از احکام قرآنی مانند وجود فرشتگان، رستاخیز مردگان و روز قیامت، پل صراط، بهشت و دوزخ اشاره کرده‌اند و معتقدند که این آرا و باورها از سنت یهودی-مسیحی که پیامبر اسلام با آن آشنایی داشت به وام گرفته شده است.“

“اعتقاد به بوداسفها (Bodhisattvas)، که پس از رسیدن به کمال و دریافت نور معرفت برای هدایت مردم به میان مردم باز می‌گشتند“ نیز نشان از گسترش جلوه‌هایی از فرهنگ ایرانی در خاور دور برشمرده شد. هنر قندهاری و “نقاشی‌های دیواری غارهای“ بودایی نیز نشان‌دهندهٔ این دادوستد فرهنگی بود. در هزارهٔ پیش از برآمدن اسلام، چنان که یارشاطر در این بررسی شرح داده است، “فرهنگ ایران نه تنها در جوامع آسیای مرکزی، قفقاز و میان‌رودان اثری ژرف بر جای گذاشت، بلکه به سرزمین‌های دوردست چین و روم نیز رخنه کرد و حتی پس از هجوم تازیان نیز در پروردن و پرداختن و برکشیدن تمدن

اسلامی عاملی نیرومند بود. چنان که در پی شرح خواهم داد، این نتیجه‌گیری شیرازه خوانش یارشاطری تمدن اسلامی را فراهم آورد.

”پیوستگی تاریخ ایران،“^{۴۹} که در بهار ۱۳۷۰ش در ایران‌شناسی چاپ شد، از جمله نوشته‌های یارشاطر در خصوص گُردروایت (grand narrative) تاریخ ایران و اسلام است. این بازخوانی تمدن ایران و اسلام که جلوه‌های آغازین آن در همه نوشته‌های زبانی و تمدنی یارشاطر جوان مستتر است، در ”در جستجوی راز بقا: مسئله رستاخیز فرهنگی خراسان“^{۵۰} و ”رستاخیز ایران و ظهور زبان و ادبیات ملی“^{۵۱} به تجلی تاریخ‌نگاری یارشاطری انجامید. ”پیوستگی تاریخ ایران،“ که به نقد تاریخ‌نگارانه روایت‌های دوپاره تمدن ایرانی و عرب‌مداری تمدن اسلامی پرداخت، زمینه‌پرداز چنین خوانشی بود:

تاریخ ایران و به‌خصوص تاریخ ادبی آن را معمولاً به دو دوره پیش از اسلام و اسلامی تقسیم می‌کنند. در دانشگاه‌ها، تاریخ و ادبیات و هنر پیش از اسلام ایران مقوله جدایی به شمار می‌رود و استادان آن اکثراً به تمدن اسلامی ایران چندان توجهی ندارند. . . . همچنین، کسانی که به تاریخ ادبیات و تمدن اسلامی می‌پردازند، ایران پیش از اسلام را بیرون از مدار کار خود می‌شمارند. آغاز درس و بحث آنها از اسلام است و از شبه‌جزیره عربستان. پس از بحث از گسترش اسلام و تاریخ خلفا به سلسله‌های حاکم در ایران می‌پردازند و طوری از نخستین اشعار و اولین آثار منثور فارسی گفت‌وگو می‌کنند که گویی پیش از آن ایرانی وجود نداشته و در ایران اسلامی همه چیز از نو آغاز شده و از عدم جوانه زده و اول‌بار است که آفرینش‌های ادبی و هنری روی می‌دهد.

^{۴۹} احسان یارشاطر، ”پیوستگی تاریخ ایران،“ ایران‌شناسی، سال ۳، شماره ۹ (بهار ۱۳۷۰)، ۱۴-۲۰. این نوشته را دکتر یارشاطر ”به دوست ارجمند و گرانمایه‌ام دکتر ذبیح‌الله صفا، استاد مسلم ادب فارسی و خادم راستین فرهنگ ایران“ تقدیم کرده بود. در پایان این مقاله، یارشاطر خاطرنشان ساخت که ”یکی از مزایای گوناگون آثار استاد صفا، که به‌خصوص در کتاب حماسه‌سرایی در ایران جلوه‌گر است، تأکید این پیوستگی در فرهنگ کهنسال ایران است.“

^{۵۰} احسان یارشاطر، ”در جستجوی راز بقا: مسئله رستاخیز فرهنگی خراسان،“ ایران‌نامه، سال ۱۵، شماره ۴ (پاییز ۱۳۷۶)، ۵۳۹-۵۶۸.

^{۵۱} احسان یارشاطر، ”رستاخیز ایران و ظهور زبان و ادبیات ملی،“ ایران‌شناسی، سال ۱۳، شماره ۲ (تابستان ۱۳۸۰)، ۲۷۳-۲۸۸.

آگاهانه و ناآگاهانه، تقسیم‌بندی‌ای چنین بر پیش‌فرضی مکتبی و نژادی استوار است که "ایران پیش از اسلام" را "هرچه بوده از میان رفته و رشته زندگی‌اش به کلی بریده‌شده" و ایران اسلامی را "چون طفل نوزاد[ی]" می‌پندارد "که حیاتی نو آغاز کرده‌است". یارشاطر چنین تصویری را "نادرست" و با شواهد تاریخی ناسازگار یافت. به جای نوزایی، روایت یارشاطری تاریخ ایران بیان‌کننده پیوستگی است که در توالی آمیزش با فرهنگ‌ها و کیش‌های دیگر در هر عصری "آرایش‌های تازه و آفرینش‌های نوین[ی]" را عرضه داشته است. در رویارویی با "تمدن بابلی و آرامی و مصری" در "دورهٔ مفرغ"، ایرانیان نجوم و گاهشماری و خط آموختند و پس از مدتی "وجود خود را با پی‌افکندن دولت‌های مادی و هخامنشی و بر پا داشتن اساس تازه‌ای در حکومت آشکار" ساختند. در دوره‌ای دیگر، با غلبهٔ اسکندر "ایران در مدار تمدن هلنی" قرار گرفت و "خط یونانی در ایالت دورافتاده‌ای چون بلخ برای نوشتن زبان محلی به کار رفت و تحصیل زبان یونانی و پرداختن به ادبیات آن... میان طبقهٔ ممتاز رواج یافت." اما پس از دورهٔ یونان‌دوستی، ایران‌منشی "به تدریج نیروی خود را آشکار" کرده و "در زمان ساسانیان با اعلام دولتی ملی و با رسمی نمودن مذهبی ملی... بیش از چهار قرن خود منشأ تأثیرات فرهنگی و اداری و سیاسی در اقوام دیگر می‌شود." با غلبهٔ اعراب، اگرچه ایران برای مدتی "تحت تسلط قومی دیگر" در آمد و "کیشی تازه" را پذیرفت، "با اندیشه و ذوق خود" آیین تازه را رونق بخشید و "با تجارب و سنت‌های خود توسعه" داد. در این روند، ایرانیان با "حفظ زبان ملی" "فرهنگ تازه‌ای" را در انداختند و "سهم عمده‌ای[ی]" در "ساختن و پرداختن تمدن اسلامی" بر عهده داشتند. همچون آرنولد توین‌بی (Arnold J. Toynbee, 1889-1975) و مارشال هاجسون (Marshall Hodgson)، یارشاطر تمدن اسلامی را به "دو مرحله یا دوران اساسی" تقسیم کرد:

یکی "دوران تازی" که در طی آن، زبان تازی زبان اداری و فرهنگی و ادبی است و در قرن سوم و چهارم به اوج می‌رسد و پس از آن دچار رکود و تنزل می‌شود. و دیگر "دوران ایرانی" که از قرن چهارم و بلکه کمی زودتر شروع به نمو می‌کند و با سرودن شاهنامه شکوفا می‌شود و استقلال خود را در دایرهٔ تمدن اسلامی آشکار می‌سازد. کمال باروری این فرهنگ در شعر حافظ متجلی می‌شود. این فرهنگ است که از قرن پنجم و به‌خصوص پس

از سقوط بغداد و افتادن خلافت عباسی به دست مغولان فرهنگ زاینده و پویای عالم اسلام است. حتی قسمت غربی عالم اسلام هم که در آن به زبان عربی سخن می‌گویند، به علت تسلط عثمانیان بر آن، به گفته توین‌بی از دههٔ دوم قرن دهم به تبع تحت نفوذ فرهنگ ایرانی قرار می‌گیرد.

در اوج دورهٔ دوم تمدن اسلامی زبان فارسی زبان فرهنگی و اداری قلمرو گستردهٔ "شاهنشاهی‌های عثمانی و صفوی و گورکانی" را فراهم آورد. اما به علت "علاقه‌های استعماری نسبت به کشورهای اسلامی سواحل مدیترانه که همه تازی زبان‌اند،" روایت‌های تمدنی اسلامی اغلب بر "سده‌های آغازین اسلام و دورهٔ شکوفایی تمدن عباسی" استوار بوده و دورهٔ دوم—که از گستردگی بیشتر و دستاوردهای علمی و ادبی و هنری بی‌نظیری برخوردار بوده—کمتر مورد توجه قرار گرفت. در این بازنگری تمدن اسلامی، یارشاطر روایت‌های نژادی را نامعقول دانست: "نژادهای خاورمیانه، از جمله ایرانیان، در طی تاریخ چنان آمیزش یافته‌اند که هیچ‌گونه ادعای نژادی نمی‌تواند اساس علمی داشته باشد و اگر جز این هم بود، اثبات برتری مردمی بر مردمی دیگر، خاصه در زمان‌های گذشته، امکان‌پذیر نیست."

یارشاطر در مقالهٔ "در جستجوی راز بقا: مسئلهٔ رستاخیز فرهنگی خراسان"^{۵۲} پیوستگی تاریخی تمدن ایرانی را با شواهد و نظریهٔ منسجم‌تری دنبال کرد. این بررسی با پرسش‌هایی آغاز می‌شود که گزایه دوپلانول (Xavier de Planhol) در ملت‌های پیامبر^{۵۳} طرح کرده بود:

چرا در ایران که با یک استثنا نزدیک به ۱۰۰۰ سال از سدهٔ پنجم تا پانزدهم (یازدهم تا بیستم میلادی) زیر فرمانروایی امرا و پادشاهان ترک یا ترک‌زبان به سر برده و زیستگاه قبایل گوناگون ترک و ترکمن بوده، زبان ترکی—آن‌گونه که در ترکیه پای گرفت—زبان ملی نشد؟ . . . این

^{۵۲} احسان یارشاطر، "در جستجوی راز بقا: مسئلهٔ رستاخیز فرهنگی خراسان،" ایران‌نامه، سال ۱۵، شمارهٔ ۴ (پاییز ۱۳۷۶)، ۵۳۹-۵۶۸. این متن ترجمهٔ سخنرانی ۲۴ مارس ۱۹۹۷ در برنامهٔ سخنرانی‌های نوروزی استادان ممتاز ایران‌شناسی است که هر سال به دعوت مشترک بنیاد مطالعات ایران و دانشگاه واشنگتن برگزار می‌شود. عنوان سخنرانی به انگلیسی بدین قرار بود: "In Search of the Secret of Survival: The Case of Cultural Resurgence in Khurasan."

^{۵۳} Xavier de Planhol, *Les nations du Prophète: Manuel Géographique de Politique Musulmane* (Paris: Fayard, 1993).

مقاومت فرهنگ ایران را در برابر هجوم ترکان چگونه می‌توان توجیه کرد، به‌ویژه هنگامی که در نظر بیاوریم که تمدن بیزانس در مسافتی دورتر در برابر آنان تاب مقاومت نیاورد؟

یارشاطر پرسش نخست را “در مورد حکومت اعراب بر ایران نیز مطرح” یافت. اگرچه ایرانیان “اسلام آوردند و مذهبی را پذیرفتند که آداب نیایش و کتاب مقدسش به عربی بود... چرا ایرانیان، همانند مردم عراق و سوریه و مصر که هر سه از تمدن کهن و پیشرفته نیز بهره داشتند، زبان عربی را جانشین زبان خود نساختند و هویت تازه‌ای را برنگزیدند؟” با طرح چنین پرسشی دربارهٔ خراسان بزرگ، که “نخستین خطهٔ ایران بود که آماج هجوم ترکان بادیه‌نشین و مأوای سکونت ممتد آنان شد،” یارشاطر به سبب‌یابی “رستاخیر فرهنگی خراسان” پرداخت. در این پرسشگری و سبب‌یابی مقایسه‌ای، یارشاطر دریافت که “وضع خراسان با آناتولی، که در زمانی کوتاه آن هم به دست تعدادی نسبتاً اندک از قبایل ترک که در آنجا ساکن شدند زبان و هویتی ترکی یافت، تفاوتی آشکار دارد.” زیرا “با وجود هجوم پی‌درپی قبایل ترک آسیای مرکزی به خراسان، و مهم‌تر تسلط دیرپای سلسله‌های ترک‌زبان بر ایران، این سرزمین نه تنها زبان فارسی را رها نکرد، بلکه سنگرگاه زبان فارسی و سنت‌های بومی و مهد رستاخیز ادبی ایران شد.”

یارشاطر برای توصیف این تفاوت به چگونگی “دوام پویندگی و توانمندی مردم خراسان و ماوراءالنهر” در جریان “انقلاب عباسی” به رهبری ابومسلم که در پی آن “مسلمانان غیرعرب، به‌ویژه ایرانیان، در ادارهٔ حکومت اسلامی و استوار ساختن و توسعهٔ تمدن اسلامی مانند اعراب صاحب‌دست شدند” پرداخت. پس از مرگ ابومسلم، خراسان نه تنها شاهد “جنبش‌های سیاسی-مذهبی، از جمله جنبش مقنع، استادسیس، به‌آفرید و سنباد” بلکه “تولد تازه” و “دوران شکوهمند شعر فارسی” را تجربه کرد. شاعرانی چون رودکی، عنصری، فرخی، منوچهری و فردوسی و “دانشمندان پرآوازه و دولتمردان توانایی‌آ” چون فضل‌بن سهل، حسن‌بن سهل، ابوعبدالله جیهانی، ابوالفضل و ابوعلی بلعمی، ابوالعباس اسفراینی، احمدبن حسن میمند، حسنک وزیر، ابوالحسن عتبی و نظام‌الملک طوسی همه از نامداران خطهٔ خراسان بودند. تاریخ‌نگارانی چون

گردیزی و بیهقی و دانشمندانی چون ابوجعفر محمدبن موسی خوارزمی، ابوعبدالله محمدبن احمد خوارزمی، ابومعشر بلخی، ابوالوفا بوزجانی و عمر خیام نیشابوری، ابوریحان بیرونی، فارابی، ابوسلیمان سجستانی، ابن سینا، ابوزید بلخی، ابن قتیبه دینوری، ابویعقوب سجستانی و ناصر خسرو نیز در این شمارش "همه از جمله فرزندان نامدار خراسان بزرگانند." "سرسلسه بسیاری از طریقه‌های صوفیه" چون بسطامی، ابوسعید ابی‌الخیر، ابوالحسن خرقانی، عبدالله انصاری، احمد غزالی و نجم‌الدین کبری همه خراسانی بودند. در خراسان بود که نظام مالی و دیوانی عباسیان در "اقتباس از ساختار اداری ساسانیان" پدید آمد:

پایداری و نیرومندی خراسانیان که در پیروزی‌های نظامی، در خلافت چشمگیر علمی و ادبی، در سیاست و تدبیر مُلک و نیز در قبول عقاید پُرشور مذهبی و بدعت‌های دینی تجلی یافت، برای تاریخ جهان اسلام اهمیتی ویژه دارد، چه رستاخیز فرهنگی ایران که مآلاً بر همه سرزمین‌های شرقی اسلام، از کشور عثمانی تا هندوستان، پرتو افکند و به فرهنگ و ادب آنها جانی تازه بخشید، در همین نیروی درونی خراسانیان نطفه بست و ریشه گرفت. اما گسترش و تأثیر این فرهنگ باززاده را، که فارسی زبان رسمی و ادبی آن بود، تنها مدیون ویژگی‌ها و توانایی‌های اصیل این فرهنگ نیستیم، بلکه حمایت امرا و سرداران ترکی که بر ایران و آسیای صغیر و آسیانه میانه و هندوستان فرمان راندند و شیفته و پشتیبان این فرهنگ شدند نیز در گسترش نفوذ آن نقشی اساسی داشت.

در این روایت یارشاطری، "فرهنگ ایرانی زمانی به شکوفایی و باروری رسید که 'مرحله عربی' تمدن اسلامی، که از آغاز نیمه سده هشتم میلادی کانونش به بغداد انتقال یافته بود، پویایی‌اش رو به کاستن گذاشت و در آستان رکود قرار گرفت، تا آنکه پس از حمله مغول در سده سیزدهم و سقوط بغداد، سرزمین‌های خلافت عباسی در امپراتوری عثمانی، که خود عرصه نفوذ فرهنگ ایرانی بود، مستحیل گردید." یارشاطر "دوره یا مرحله دوم شکوفایی و باروری اسلامی [را] که پس از ضعف و انحطاط دوره عربی پیش آمد و پیامد جنبش و رستاخیز خراسان بود" مرحله ایرانی تمدن اسلامی برشمرد. آنچه به اهمیت این تاریخ‌نگاری یارشاطری می‌افزاید، این دریافت است که برخلاف خراسانیان،

مردم مغرب و شمال غربی و ایالات مرکزی و جنوبی ایران در آن دوره "نقش شایسته‌ای در آغاز شکوفایی ادبیات فارسی ایفا نکردند."

در ادامه "جستجوی راز بقا" یارشاطر به ارزیابی عامل جغرافیایی و عامل انسانی در "زادن و فرسودن فرهنگ‌ها" پرداخت. اگرچه ایشان "عامل جغرافیایی را در تکوین فرهنگ و کیفیت آن" بی‌تأثیر ندانست، با قاطعیت بر آن بود که "پس از آنکه فرهنگی ریشه گرفت، رشد و تکاملش بیش از آنکه تابعی از عوامل جغرافیایی باشد، متأثر از تلاش و رفتار و ویژگی‌های مردم آن است." در ادامه، یارشاطر به شرح اصل "عمر محدود فرهنگ‌ها" و نظریه ادواری تاریخ، چنان که ابن خلدون (1332-1406 م)، جووانی باتیستا ویکو (Giovanni Battista Vico, 1668-1744)، ازوالد اشپنگلر (Oswald Spengler, 1880-1936)،^{۵۴} آرنولد توین‌بی دریافته بودند، پرداخت و نتیجه گرفت:

هیچ فرهنگی پیوسته در اوج بالندگی نمی‌ماند. فرهنگ‌ها نیز، مانند همه موجودات زنده، عمری محدود دارند که در طی آن از دوران شباب، که با شور و نیرویی خروشنده قرین است، به دوران میانسالی و شکفتگی می‌رسند و سرانجام به تدریج راه انحطاط می‌پیمایند و جای خویش را به فرهنگی تازه وامی‌گذارند و سپس خود عموماً به صورت پیرو و تابعی از تمدن تازه درمی‌آیند و یا در آن مستحیل می‌شوند. نه تنها فرهنگ جوامع بشری، بلکه دولت‌ها و سلسله‌ها و نهادها نیز راه پیری و کهنسالی می‌سپزند و با عبور از دوران نیرومندی و بالندگی و رکود فرتوت می‌شوند و از درون می‌کاهند. تاریخ بین‌النهرین گواه بارزی بر این مدعاست. فرهنگ‌ها و سلسله‌های سومریان، اکدی‌ان، کاسیان، آشوریان، بابلیان، پارسیان، سلوکیان، اشکانیان، ساسانیان، اعراب و عثمانی‌ها هر یک به نوبت دوره‌های بر این خطه مسلط شدند و حکم راندند، اما هیچ‌یک ابدمدت نبودند.

یارشاطر با نگاهی گسترده به تاریخ تمدن‌های جهان افزود: "هر یک از این تمدن‌ها زاده شدند، به مرحله بلوغ و باروری رسیدند و سرانجام راه زوال

⁵⁴Oswald Spengler, *The Decline of the West*, ed. Arthur Helps and Helmut Werner, trans. Charles F. Atkinson, Preface Henry Stuart Hughes (New York: Oxford University Press, 1991).

گرفتند.“ اما بر اساس اصل دوم “فرسودگی موقت”، که یارشاطر به شرح آن پرداخت، این زوال همیشگی نبود. به دیگر سخن، “هر فروپاشی و شکستی دلیل ضعف کلی و نهایی و نشان به پایان رسیدن نیروی پویندگی جامعه نیست، بلکه در زندگی هر ملتی گاه شکست‌هایی روی می‌دهد که نتیجه خستگی و فتور دولتی یا سلسله‌ای یا نحوه‌ای از حکومت یا حیات دینی است، ولی گذرنده است و پایدار نیست.“ آنچه در این توالی “اُفت و خیزهای” فرهنگی و تمدنی اهمیت خاصی دارد، اصل سوم پیوند فرهنگی و قومی برآمده از “هجوم بیگانگان و تن دادن به کیشی تازه” است. یارشاطر با دقت و متانتی تاریخ‌نگارانه دریافت که

چون نیک بنگریم آشکار می‌شود که هجوم بیگانه همیشه فرهنگ بومی را نابود نمی‌کند و یا مانع بالیدن آن نمی‌شود. سببه ویژه اگر توش و توان فرهنگ بومی یکسره از میان نرفته باشد بلکه حتی ممکن است هجوم بیگانه عاملی تازه در حرکت جامعه‌ای به سوی مراحل برتر شود. . . . در مورد تحمیل یا پذیرفتن کیشی تازه نیز دلیلی در دست نیست که چنین تغییری لزوماً به انحطاط و زوال فرهنگی بینجامد. برعکس، چنین به نظر می‌رسد که تغییر کیش و آیین اغلب موجب تحرکی تازه می‌شود.

همچنان که تاریخ ایران شاهد است،

فروماندگی جامعه ایرانی پس از تهاجم تازیان دیر نپایید و هنگامی که دهشت و آشفتگی نخستینی که از شکست حاصل شده بود از میان رفت، ایران چون سمندر از درون خاکستر شکست سر برآورد و در جهان نوپای اسلامی هویتی تازه برای خویش رقم زد. رستاخیز فرهنگی و سیاسی ایران، چنان که گذشت، برای جهان اسلام پیامدهایی اساسی در بر داشت، زیرا سنگ بنای دومین دوران شکوفایی تمدن اسلامی، یعنی “دوران ایرانی” این تمدن، را فراهم آورد و عالم اسلام را در پایان “دوران عربی” آن نیرو و حیاتی تازه بخشید و از خطر ادامه رکود و فتور فرهنگی رها نید.

در بررسی تمدنی یارشاطر، شکست از مغولان نیز نمونه دیگری از این اُفت و خیز فرهنگی و سیاسی در تاریخ ایران است. در این نگرش، آمیزش با اقوام دیگر گاه مایه “تحرک و پایدگی” فرهنگی است: “به عبارت دیگر، پیوند قوم تازه‌نفس تر و

جوان تری با قوم کهن تر می‌تواند از لحاظ فرهنگی اثری مثبت و سازنده داشته باشد و قومی را که نیرویش نقصان گرفته تقویت نماید. در این "جستجوی راز بقا،"

عامل مهم‌تر را باید در اصل سوم نظریه‌ای که در اینجا مطرح شده، یعنی پیوند عناصر تازه‌نفس با اقوام کهن‌تر، جستجو کرد. چه، خراسان پیوسته در معرض هجوم اقوام صحراگرد قرار داشت و امواج متوالی مهاجمان که از آسیای مرکزی و دیگر نقاط به طرف خراسان سرازیر می‌شدند و در آن سکنی می‌گرفتند و سپس در آن مستحیل می‌شدند، هر بار مردم خراسان را نیرو و توان تازه می‌بخشیدند. از آن جمله، نخست یونانیان و مقدونیان بودند که در پی پیروزی اسکندر در شمال شرقی ایران اسکندریه‌هایی چند بنا نهادند و چندی پس از آن نیز پادشاهی یونانی-ایرانی باختر را بر پا کردند. سپس، اقوام گوناگونی چون سکانی‌ها، تخاری‌ها، هون‌ها، هیاطله، کیدرها، ترک‌ها و سرانجام تازی‌ها، که پس از پیروزی اسلام شماری انبوه از آنان در خراسان اقامت گزیدند، به این خطه روی آوردند و خونی تازه در رگ‌های آن وارد نمودند. به این ترتیب، خراسان مکرر به منبعی سرشار از نیروی انسانی که تا این حد در دسترس ساکنان دیگر بخش‌های فلات ایران نبود، دست می‌یافت و از آن نیرو می‌گرفت و جان تازه‌ای که از این رهگذر به کالبد خراسانیان می‌دمید، سرچشمهٔ نیروی فزایندهٔ این خطه می‌شد و به جذب و حل عناصر تازه توانا می‌گردید. پس جای شگفتی نیست اگر خراسان رهبری انقلاب عباسی را بر عهده گرفت و جایگاه نخستین سلسله‌های ایرانی پس از فتح اعراب و مهد تجدید حیات ادبی و هنری و علمی ایران در سده‌های نهم و دهم و اوایل سدهٔ یازدهم میلادی شد.

اگرچه "نظریهٔ زادن و بالیدن و فرسودن تمدن‌ها و جامعه‌ها" متأخر است، اما در "توضیح وجوه تاریخ ایران در سده‌های اخیر" کمتر به کار گرفته شده است.^{۵۵} بازکاوی این نظریه‌ها در سیر تاریخ ایران، چنان که یارشاطر بررسیده است، گویای حقایق طنزینة تاریخ ایران است. این دریافت را یارشاطر در مسئلهٔ رستاخیز فرهنگی خراسان چنین شرح داد:

^{۵۵} برای نمونه‌ای روایت ادواری تاریخ ایران بنگرید به حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، "تجلیات روح ایران در ادوار تاریخ."

و این از طنزهای شگفت تاریخ است که خراسانی که پس از اسلام پرچمدار نهضت ادبی و سیاسی ایران و به همت و نیروی خود پیشوای رستاخیز فرهنگی ایران گردید، این نیرو را به برکت هجوم اقوام خودی و بیگانه و شکست از آنان و جای دادن آنها در دامان خود به دست آورد. چه، خراسان پیوسته بیش از دیگر نواحی ایران در معرض هجوم و حمله و اشغال مردم تازه‌نفس و پرتوان بیگانه بوده و در هر موج تهاجمی که از آسیای میانه برخاسته، همواره در صف اول آتش قرار داشته است. این مهاجمان در خراسان اقامت گزیدند، با ساکنان درآمیختند، به زندگی‌اش جان و نیروی تازه بخشیدند و چنان توانایش ساختند که توانست در تاریخ جهان اسلام سهمی اساسی بر دوش گیرد.

این خیزش نو را یارشاطر در "رستاخیز ایران و ظهور زبان ادبیات فارسی"، بازسنجیده است. این سنجش که در آن روایت‌های عرب‌مدار تمدن اسلامی را به نقد کشیده شده، با پرسشی تاریخ‌نگارانه انجام یافت: "چگونه می‌توان فرهنگی و دورانی را که فردوسی و سعدی و حافظ و بهزاد و میرعماد و درویش را در دامان خود پرورده و مورخانی چون بیهقی و جوینی و رشیدالدین را به وجود آورده دوره انحطاط شمرد[؟]" همان‌گونه که تقلیل نژادی تاریخ ایران مشکل‌آفرین است، "مشتبهِ ساختن 'اسلام' با 'عرب' نیز به نادیده‌گرفتن دوره ایرانی تمدن اسلامی انجامیده است." در حکمت تمدنی یارشاطر، آمیزش اقوام و ادیان راز بقای فرهنگ و تمدن ایران است، تمدنی که دربرگیرنده اقوام و ادیان و زبان‌ها و مناطقی چندگانه است. در خوانش و حکمت یارشاطری، آمیزش با ادیان و اقوام و زبان‌های متفاوت نشانه پویندگی و پابندگی تمدن ایرانی در ادوار تاریخی است. "وطن پرستی"^{۵۶} و "هویت ملی"،^{۵۷} که به ترتیب در ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ش نوشته شده بودند، از جمله حکمت‌آموزی‌های تمدنی یارشاطر در پرهیز از "وطن پرستی کاذب" و شناسایی بستر پایدار و پویای هویت ملی‌اند.

^{۵۶} "وطن پرستی"، ایران‌شناسی، سال ۵، شماره ۱ (بهار ۱۳۷۲)، ۱۴-۱۹.
^{۵۷} "هویت ملی"، ایران‌نامه، سال ۱۲، شماره ۳ (تابستان ۱۳۷۳)، ۴۲۳-۴۳۰.